دانشنامه ایران باستان

هاشم رضی



از مجموعه پژوهش های ایران شناسی که منتشر شده است :

۱.اوستا. کهن ترین گنجینه مکتوب ایران باستان.
۲.وندیداد.ترجمه.شرح.واژه نامه در چهار جلد.
۳.حکمت خسروانی.سیر تطبیقی فلسفه و حکمت و عرفان در ایران باستان از زرتشت تا سهروردی و استمرار آن.
۴.آیین پر رمز و راز میترایی.فرانتس کومن /هاشم رضی
۵.زرتشت پیامبر ایران باستان.زندگی.اندیشه و آثار زرتشت
۶.گاه شماری و جشن های ایران باستان .مشروح ترین پژوهش مستندی که در باره همه روزها و ماه ها و جشن ها و ایام ویژه مراسم روزگاران خاص به چاپ رسیده است.
۷.تاریخ آیین راز آمیز میترایی در شرق وغرب از آغاز تا امروز و سیر تاریخی مذاهب و انجمن های پنهان و رازور. مصور در دو جلد.
۸.فارسی باستان.دستور.گزیده کتیبه ها.واژه نامه.
۹.خط و زبان اوستایی.
۱۰.دستور زبان اوستایی.گرامر.گزیده ها و واژه نامه.
۱۱.ادبیات سنتی زرتشتی.جلد اول.
۱۲.فرهنگ اعلام اوستا.مجموعه نام های خاص اوستایی با پژوهش های تطبیقی.سه مجلد.
۱۳.دانشنامه ایران باستان.متجاوز از ۱۳۵۰مدخل.از ورود آریاها به فلات تا پایان شاهنشاهی ساسانی.پنج جلد.

ازمجموعه پژوهش های ایران شناسی که منتشر می شود:

۱۴.آیین مغان.پژوهشی در دین های ایرانی.ادیان ایرانی و زرتشت و دین زرتشتی بنابر آثار کهن روزگار یونانی،رومی و لاتینی از سده پنجم پیش از میلاد تا سده هفتم میلادی.
۱۵.زرتشت،زندگی و احوال.افسانه ها و اسطوره ها بنابر آثار شرقی و ترجمه و متن ونقل آنها به موجب:اوستا، متون پهلوی،سر یانی، عربی، پازند، فارسی زرتشتی و فارسی.
۱۶.دین و قرهنگ قدیم ایرانی.حیات و باورهای مذهبی در ایران از آغاز تا ظهور زرتشت.
۱۷.فرهنگ و تمدن ایران شرقی در عصر اوستایی (ترجمه).
۱۸.وندیداد، ترجمه و شرح کتاب احکام و شریعت مَزدَیَسنان ، جلد دوم اوستا.
۱۹.ادبیات ایران در عصر باستانی از دوران اوستایی تا پایان عصر ساسانیان.
۲۰.آیین زروانی، بزرگ مادر آیین ها و ادیان ایرانی، پژوهشی در ادوار اساطیری،راز آیینی، کلامی و دینی آیین زروانی .
۲۱.زندگی اقتصادی و اجتماعی و حیات دینی زرتشتیان، از آغاز عصر قاجاریه تا دوران حاضر.

بخشی از آثار همین نویسنده و مترجم که منتشر شده است:

تاریخ مطالعات دین های ایرانی
زرتشت و تعالیم او
ترجمه نیایش های اوستایی
دین قدیم ایرانی
عصر اوستا (تمدن و فرهنگ ایرانیان شرقی) ترجمه
تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب، ۶ مجلد
راهنمای دین زرتشتی
آیین زروانی، زروان در قلمرو دین و اساطیر
ادبیات سنتی زرتشتی
نیچه و کتاب چنین گفت زرتشت
آیین مهر / میترائیسم-با بیش از ۱۰۰ تصویر
ادیان بزرگ جهان
سیر تکاملی تمدن (راههای جهان) ترجمه
چشمه خورشید (زندگی داستانی زرتشت)
تاریخ جامعه شناسی (ترجمه)
مردم شناسی اجتماعی
اصول روانکاوی (ترجمه)
پیدایش روانکاوی / فروید (ترجمه)
آینده یک پندار / فروید (ترجمه)
سه رساله در باره تئوری میل جنسی / فروید (ترجمه)
مدعیان نبوت و مهدویت / طبقات المضلین
بیان الادیان، تصحیح ،ویراستاری و حواشی
دیوان کامل جامی، با مقدمه و فهرست
دیوان حافظ، بامقدمه و فهرست

مجموعه
پژوهش های
ایرانشناسی

۸/۲

HASHEM-E RAZI

ENCYCLOPAEDIA

OF ANCIENT IRAN

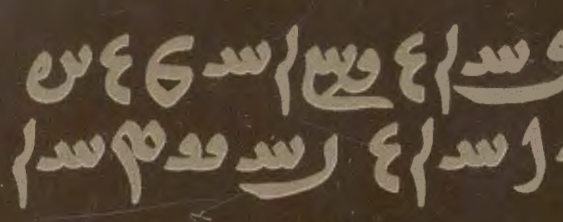

دانشنامهٔ ایران باستان

۰۲۰۵۳۹۰۴

رضی، هاشم، ۱۳۰۳ -
دانشنامه ایران باستان: عصر اوستایی تا پایان دوران ساسانیان / پژوهش و نوشته هاشم رضی.
ــ تهران: سخن، ۱۳۸۱.
۵ ج. (۳۲۶۸ ص.).
ISBN 964 - 372 - 023 - 3 (ج. ۱) ISBN 964 - 372 - 028 - 4 (دوره) ـ .(ج. ۱) ـ
ISBN 964 - 372 - 025 - x (ج. ۳) ISBN 964 - 372 - 024 - 1 (ج. ۲) ـ .(ج. ۳) ـ
ISBN 964 - 372 - 026 - 8 (ج. ۴) ISBN 964 - 372 - 027 - 6 (ج. ۵) ـ .(ج. ۵) ـ
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
Hashem-e Razi. Encyclopaedia of ancient Iran. ص.ع. به‌انگلیسی:
کتابنامه.
۱. ایران - - تاریخ - - پیش از اسلام - - دایره‌المعارفها. الف. عنوان.
DSR۱۴۰ / ۲ د ۶ ر / ۹۵۵ / ۰۱۰۳
کتابخانه ملی ایران ۸۱ - ۲۵۵۹۹ م

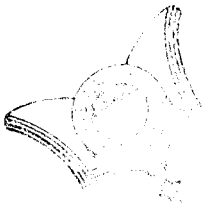

دانشنامهٔ ایران باستان

عصر اوستایی تا پایان دوران ساسانی

جلد دوم، ث-ز/ و-ی/ θ-z

پژوهش و نوشته

هاشم رضی

تهران - ۱۳۸۱

انتشارات سخن

دانشنامهٔ ایران باستان (جلد دوم)

پژوهش و نوشته: **هاشم رضی**

چاپ نخست ۱۳۸۱

امور گرافیکی و روی جلد: فیروزه رضی

تایپ و آماده‌سازی: چاپ خواجه

شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه

لیتوگرافی: صدف

چاپ: بهمن

خیابان انقلاب ـ مقابل دانشگاه تهران، شمارهٔ ۱۳۹۲ تلفن: **۶۴۶۵۹۷۰**

حق چاپ محفوظ است.

شابک ۱ ـ ۰۲۴ ـ ۳۷۲ ـ ۹۶۴ *ISBN 964 - 372 - 024 - 1*

شابک دورهٔ ۵ جلدی ۴ ـ ۰۲۸ ـ ۳۷۲ ـ ۹۶۴

ISBN 964 - 372 - 028 - 4 (5 Vol. Set)



Admodum Reverendo in Chriſto Patri **RICHARDO** *Div. perm.* **Epiſ**-
copo Petroburgenſi *hanc Tabulam Gratitudinis ergô lubens*
meritóq; D.D.D. Autor **T.H.**

delin. Mburg. ſcul. Vrsi. Ux

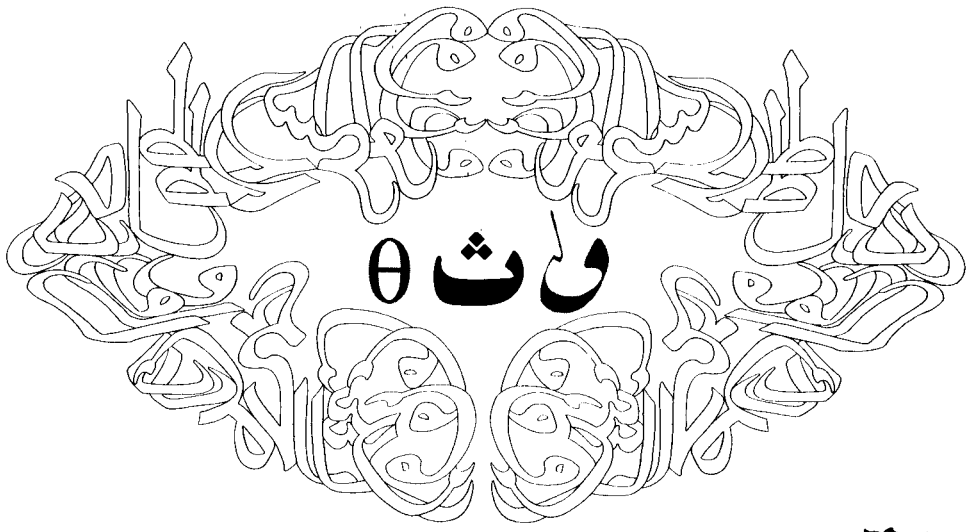

۱. ثْرَئِتَئُونَه، فریدون **θraetaona**

ثْرَئِتَئُونَه تلفظ اوستایی نام فریدون است که در حماسهٔ ایرانی دارای ارزش بسیاری می‌باشد. داستان و روایاتی دربارهٔ فریدون با داستان "آژی دَهاک" سخت وابسته بوده و در مدخل آژی‌دَهاک اشارات زیادی دربارهٔ فریدون و تفسیر این حماسه شده است. فریدون پس از جمشید از جملهٔ بزرگترین شهریاران و ناماوران باستانی است. پدرش آثْوْیَه Âθwya یکی از نخستین راهبان یا سازندگان عصارهٔ هوم بوده و به موجب همین امتیاز بود که دارای پسری چون فریدون شد:

آبتین [آثْوْیَه] مرا دوم‌بار در میان مردمان خاکی جهان آماده ساخت، این پاداش به او داده شد... که او را پسری زاییده شد چون فریدون [ثْرائِتَئُونَه] از خاندان توانا، که کُشت اژ دهاکِ سه پوزهٔ سه کلهٔ شش چشم [را][1] ...

و فریدون در کشور چهارگوشهٔ وَرِنَه Varena که همان گیلان است زاده شده:

چهاردهمین کشور با نزهت که من، اهورامزدا آفریدم وَرِنَه چهارگوش است که در آن فریدون کشندهٔ آژی‌دهاک زاییده شده است[2].

در یشت پنجم نیز به این انتساب اشاره شده و فریدون از کشور وَرِنَه معرفی شده است. آن‌چه که در یشت پنجم دربارهٔ فریدون نقل شده، در سایر یَشْت‌ها نیز تکرار شده و همان مطالب چندین‌بار در ضمن شروح گوناگون تأکید شده[3]، و در یَشت پنجم آنچه که دربارهٔ فریدون آمده است چنین می‌باشد:

از برای من ای زرتشت اسپنتمان، این اَرِدْویسورَ اَناهیتا را بستای ـ کسی که ... از برایِ او فریدون پسر آثْویَه از خاندان توانا [پهلوانی] در کشور چهارگوشهٔ وَرِنَه ـ سد اسب، هزارگاو، ده‌هزار گوسفند قربانی کرد ـ و از او درخواست این کامیابی را به من ده ای نیک، ای تواناترین، ای اردویسور اَناهیتا ـ که من به اژی‌دهاکِ سه پوزهٔ سه کلهٔ شش چشم‌هزار چُستی و چالاکی دارنده پیروزی یابم. به این دیو دروغِ بسیار قوی که آسیبِ مردمان است، به این خبیث و قوی‌ترین دروغی که اهریمن به ضد جهانِ مادی بیافرید تا جهان راستی را از آن تباه سازد که من هر دو زنش را بربایم، هر دو را ـ **سَنْگْهْواچی** [شهرناز Sanghvâči] و **اَرِنَواچی** [Arenavâči]،

آرْنَواز را که از برای توالد و تناسل دارای بهترین بدن می‌باشند، هر دو را که از برای خانه‌داری برازنده هستند[۴].

§. در همهٔ یَشْت‌هایی که از فریدون گفت وگو می‌شود، جز یَشتِ پنجم که شرحش بیاید، این دو تمایل و خواست فریدون تکرار شده که بر اژی‌دَهاک دست یابد و او را برشکند و به دو زنش دست یابد و سرانجام نیز در هر دو آرزوی خود کامیاب می‌شود. اما تنها در یَشْت پنجم می‌باشد که داستانی کوتاه و جالب توجه دربارهٔ فریدون آمده است. اما پیش از آنکه از این داستان یاد شود، از اشارات یشت نوزدهم نیز دربارهٔ فریدون یادکردی می‌شود. در این یشت که سخن از فَرّ کیانی /کَوَئِمْ خْوَرِنَه Kavaem Xverena و گسستن آن است از جمشید، در مورد تعلق فَرّ به فریدون چنین آمده است:
دومین بار فَرّ بگسست، آن فَرّ جمشید (و) فَرّجم پسر ویوَنْگُهان [Vivanghân] به پیکر مرغ وارَغْنَه [Vâraγna = شاهین] بیرون شتافت، این فَرّ را پسر خاندان آبتین [آثْویَه] فریدون برگرفت چنانکه او در میانِ مردمانِ پیروزمند، پیروزمندترین بود ـ گذشته از زرتشت، که اژی‌دهاک را شکست داد[۵].

§. **داستان پااوژوَ ـ** فریدون نیز چون شهریارانِ پیروزمندِ دیگر از فَرّ کیانی برخوردار شد چنانکه بعد از وی فَرّ به کرشاسب تعلق یافت. داستان جالب توجه یَشْتِ پنجم که در شاه‌نامه انعکاسی دارد و همانند آن را به تقریب در روایات داستانی بابل، به ویژه اسطورهٔ گیل‌گمِش Gilgamesh تا اندازه‌ای می‌توان یافت چنین است؛ و اینک آن داستان:
از برای من ای زرتشت اسپنتمان، این اَرْدْویسور ناهید را بستای، کسی که... او را کشتی‌ران ماهر پااوژوَ [pâurva ـ pâurva vifra navâza] ستایش نمود، وقتی که یل پیروزمند فریدون وی را در هوا به صورت یک کرکس به پرواز نمودن واداشت ـ از این جهت او سه روز (و) سه شب پی‌درپی برای خانهٔ خویش در پرواز بود، نمی‌توانست که (در آن) فرود آید. در انجام سومین شب، او به سپیده‌دم رسید، درگاه بامداد روشن و توانا به اَرِدْویسور ناهید ندا در داد: ای اردویسور ناهید رود، به یاری من بشتاب، مرا اینک پناه ده، اگر من زنده به زمینِ اهورا آفریده و به خانهٔ خویش رسم، هر آینه من از برای تو درکنار آب رَنْگُها[۶] هزار زَوْرِ از رویِ دستور تهیه شده و تصفیه گردیدهٔ آمیخته به هوم، آمیخته به شیر نیاز خواهم آورد ـ آنگاه اردویسور ناهید به صورت دوشیزهٔ زیبایی برومند خوش‌اندام کمربند در میان بستهٔ راست بالا، آزاده نژاد و شریف از قوزک پا به پایین کفش‌های درخشان پوشیده، پابندهای زرین (آنها را) محکم بسته روان شد ـ او بازوانش را محکم بگرفت، چست و چالاک، طولی نکشید که در یک تاخت تند و سالم، بدون ناخوشی و بی‌صدمه، همانطوری که در پیش بود، به زمین اهورا آفریده، به خان و مانش رساند ـ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید، کسی که همیشه خواستاری را که زَوْز نثار کند و از راه راستین فدیه آوَرَد، کامروا می‌سازد[۷].

§. **فریدون در وِدا، و متون پهلوی ـ** پیش از آنکه دربارهٔ منابع حماسی و تاریخی و فارسی پژوهش شود، به ذکر فریدون و آبتین در منابع ودایی و پهلوی پرداخته می‌شود. در وِدا ـ از فریدون به عنوان تْریتَنَه Tritana و از پدرش آثْویَه ـ با نام آپْتْیَه Aptya یاد می‌شود[۸]. تْریتَه ـ از کارهای نمایانش جنگ با اژدهای سه سر و سه پوزه و شش چشم است و در این نقش وِدایی، شبحی از ایْنْدْرَ Indra ـ وِدایی را می‌یابیم که جنگنده و پیکارگر بود با اژدهای خشکی و

ابرهای بی‌باران که آنها را در پیکار نابود می‌کرد و باران را آزاد می‌ساخت. ثْریتَه نیز در اشارات ودایی، اژدهای مذکور را از پای در می‌آوَرَد و ابرهای باران‌زا را که در بند او بودند آزاد می‌سازد[۹]. پس در اوستا به شکلی همانند، میان جنبه‌های طبیعیِ داستانِ فریدون و اژدهای مخوف یکسانی موجود است. آیا به موجب اوستا و متون پهلوی و شاهنامه، پیکار فریدون با اژدهای مخوف که دو دخُتِ زیبا را از خاندان جمشید در اندرون خود در پرده نگاه می‌داشت، و فریدون پس از پیروزی بر اژدها آن دو را آزادی می‌بخشد، ارائه گر همان صورت ودایی نیست و شهرناز و اَرْنَواز، کنایه از ابرهایی که وسیلهٔ اژدها در بند شده بودند نمی‌باشد که در این روایات در قالبی زیباتر و کنایه‌ای لطیف‌تر تجلی کرده‌اند؟:

شده بر بدی دستِ دیوان دراز
زنیکی نبودی سخنْ جز به راز
دو پاکیزه از خانهٔ جَمِ شید
برون‌آوریدندلرزان‌چو بید
که جمشید را هر دو خواهر بُدند
سرِ بانوان را چو افسر بُدند
زپوشیده رویان یکی شهر ناز
دگر ماهرویی به نامْ ارنواز
به ایوانِ ضحاک بُر دندشان
بِدان اَژدها فش سپردندشان
بپروردشان از رهِ بَدخُوی
بیاموختشان ثُنبل و جادُوی[۱۰]

توجه به کنایات طبیعی و اشاراتی به نگاره‌های آسمانی، که جم، خورشید است و ضحاکِ "اژدهافش" توفان و اژدهای ظلمت، راه را برای این گمان باز می‌گذارد که شهرناز و ارنواز را ابرهایی بدانیم باران‌زا که در وِدا به وسیلهٔ ثْریتَه آزاد می‌شوند. توجهی به این ابیات، هنگامی که فریدون بر اَژدها فَشْ پیروز می‌شود و شهرناز و ارنواز را رهایی می‌بخشد، جالب توجه است:

برون آورید از شبستان اوی
بُتانِ سیه چشمِ خورشیدْ روی
بفرمود شستنْ تنِشان نخست
روان‌شان پس از تیرگی‌ها بشست
رهِ داورِ پاک بنمودشان
زآلودگی‌ها بپالودشان
که پروردهٔ بت‌پرستان بُدند
سراسیمه برسانِ مستان بُدند
پس آن خواهرانِ جهاندار جم
زنرگسْ گلِ سرخ را داده نم
گشادند بر آفریدون سخن
که نوباش تا هست گیتی کهن
چه اختر بُداین از تو ای نیک بخت
چه باری، زشاخِ کدامین درخت
که ایدون به بالینِ شیر آمدی
ستمکاره مردِ دلیر آمدی
چه مایه کشیدیم رنج و بلا
از این اهرمن کیشِ دوش اژدها[۱۱]

§. در روایات کهنِ اوستایی، چنانکه گذشت از فریدون بسیار اندک سخن گفته شده و در روایات پهلوی نیز هرچند از فریدون فراوان یادکرد هست، اما مطالب تازه‌یی دست آورد نمی‌شود و آن چه که تا اندازه‌یی با شرح و بسط بیشتر در روایات متأخر آمده، مأخوذ است از اشارات اوستایی، چون نیروی درمان‌بخشی وی و روایاتی که بعدها به

افسونگریش منتهی شد که مبنای آن همان عملی است که پااورْوَ Pâurva ـ رودبان "رَنْگْهَ Rangha" را به صورت کرکس درمی‌آوَرَد. در مورد نیروی شفابخشیِ فریدون در مدخل "اَژی دَهاک" پژوهشی ارائه شده و دربارهٔ تحلیل داستان پااورْوَ ـ نیز در مدخلی ویژه پژوهشی هست.

در بُنْدَهِش اشاره شده است که چون هزارهٔ اول پایان یافت، اژی‌دهاک به قدرت رسید و در دوران وی، زشتی و بدی و دروغ چیرگی یافت و این دوران هزار سال دوام پیدا کرد. در پایان این هزاره، فریدون بر او غالب گشت و او را در بند نهاد در کوه دماوند و در هزارهٔ سوم، ممالک را میان سه پسر خود بخش کرد[۱۲]. در جایی دیگر از همین کتاب آمده است که چگونه سلم ـ و تور ـ ایرج را کشتند و حتا به اَعقاب او نیز رحم نکردند و تنها دختری از وی پنهان شد که فریدون وی را رهایی بخشید و همین دختر است که منوچهر از وی پدید می‌آید[۱۳]. همین اشارات در بُنْدَهِش و توجهی به بند ۱۴۳ از یَشْتِ سیزدهم "فروردین یَشْت" است که ثابت می‌کند ریشهٔ این روایاتْ بسیار کهن می‌باشد و سرایندهٔ یشت سیزدهم که یکی از یشت‌های کهن است، از تقسیم جهان به وسیلهٔ فریدون میان سه پسر خود: سلم "سَرْم Sarm" و تور "تورچ Turč" و ایرج "ارچ Ereč" آگاه بوده است، ـ و در فصل سی و سوم نقل شده که چون سلم و تور برادر خود را کشتند، منوچهر "مَنوش چیثْرَ" Manuš čiθra به خونخواهی آنان در هزارهٔ سوم برخاست و آنان را بکشت[۱۴]. در رسالهٔ اوستایی اَاَگَمِدئِچا Aogamedaeča ـ از فریتون و ماجرایش با اژی‌دهاک به اختصار یاد شده است[۱۵]. در رسالهٔ مینوی‌خرد "مینوگ خِرَت" نیز چند اشاره‌یی به فریدون شده است. از جملهٔ کارهای نیک وی، برانداختن اژی‌دهاک و راندنِ دیوان از کشور خُونیرَس [خْوَنیرَثْ Xvanirаθ] معرفی شده بود و از فَرّکیانی برخوردار بود[۱۶]. دوران سلطنت فریدون پنج‌سد سال بوده و آغاز این شاهی مطابق است با گذشت هشت‌هزار سال از آفرینش جهان. در فصل سی‌وسوم از بُنْدَهِش، سلسله نَسَبِ فریدون آمده است. در اوستا برای رسانیدن نسب فریدون، وی را آثْویانَه Âθviâna نامیده‌اند، یعنی از خاندان آثْویَه ـ و همین نسبت اوستایی در پهلوی "اَسْپیان" و در عربی "اَثْفیان" شده است. به همین نسبت است که همهٔ اسماء در اوستا و انتقال به پهلوی و از پهلوی به عربی و فارسی دیگرگون شده‌اند. نسبت فریدون چنین است: فریدون اثفیان پسر پورْتُرا Purtorâ "پورگاو" پسر سْیاکْتُرا Syâktora "سیاک‌گاو" پسر سْپِتْتُرا Spet torâ "سپیدگاو" پسرِ گَفْرَتُرا Gafratorâ "گفر گاو" پسر رَماتُرا Ramâtorâ، پسر وَنْفَرْوِشْنْ Vanfarγešn پسر جمشید. دوران زندگی اینان همه در طول هزارهٔ ضحاک سپری شده و هر یک یک‌صد سال زندگی کرده‌اند[۱۷]. در "زَنْدِ وْهومَنْ یَسْنْ" نیز از فریدون یاد شده است[۱۸]، که چون اژی‌دهاک در پایان جهان بند می‌گسلد و به زشتی و تباهی می‌پردازد و:

آب و آتش و رُستنی‌ها را زیان رسانَد و گناه فراوان کُنَد. پس آب و آتش و رُستنی‌ها به دادخواهی پیشِ اورمزد خدای رَوَند. دادخواهی کنند که: "فریدون را باز زنده کن، تا اَژی دهاک را بکشد، چه اگر تو ای اورمزد! تو این نکنی ما به گیتی نشاییم بود. آتش گوید که نیفزایم، آب گوید که روان نشوم[۱۹] ...

اما به فرمان اهورامزدا، به‌جای فریدون، ایزد نِریوسَنگ، کرشاسپ را از خوابِ گران برمی‌خیزاند و

این پهلوان نیز اژی دهاک را با گرزگرانی که بر سرش می‌کوید از میان برمی‌دارد.

§. **فریدون در شاهنامه**، به موجب روایت شاهنامه، چون روزگار درازی از شهریاری غاصبانه و جفاکارانهٔ ضحاک بگذشت، فریدون از مادر زاده شد. ضحاک در این احوال رؤیایی شگفت دیده بود که مردی فریدون نام بر او شوریده و به خواری و ذلت به بندش خواهد کشید. به همین جهت خور و خواب و آسایش بروی تباه شد، و چون فرعون که درصدد یافتن موسا برآمده بود:

نشان فریدون به گِردِ جهان
همی باز جُست آشکار و نهان
نه آرام بودش نه خواب و نه خورد
شده روزِ روشن بدو لاجورد[۲۰]

اما فریدون زاده می‌شود، و چون اندکی می‌بالد، فَرّکیانی در وی فرود می‌آید، و این بنا بر اشاره‌یی است که در یَشت‌ها شده و فَرّکیانی پس از آنکه از جمشید جدا می‌شود، به فریدون تعلق می‌یابد[۲۱]. پدرش آتبین ـ یا ـ آبتین و مادرش فرانک Frânak نام داشتند. چون ضحاک را آگاهی می‌رسد که فریدون در چه خاندانی زاده شده، فریدون را به مردی به نام "بَرْمایه" یا "پَرْمایه" یا "گاو پرمایه" یا "برمایون" می‌سپارند تا در نگاهداشت و تعلیم و تربیتش اهتمام ورزد[۲۲]. ضحاک راکه بر فریدون دست نبود قصد قتل پدرش را می‌کند و آبتین سرگشته و فراری می‌شود:

گریزان و از خویشتن گشته سیر
برآویخت ناگاه در دامِ شیر
از آن روز بانانِ ناپاکْ مرد
تنی چند روزی به درباز خورد
گرفتند و بردند بسته چو یوز
برو بر سر آورد ضحاک روز

مادرش فْرانَکْ که از این رویداد دلی پراندیشه و درد پیدا می‌کند، طفل را به نگهبانِ مرغزاری می‌سپاردکه "گاوبَرمایه" نام داشت. این مرد پاکدل تا سه سالگی فریدون را می‌پروراند. اما نامش بر سر زبانها می‌رود و فرانک از انجام کار بیمناک شده فرزند را بازپس گرفته و به سوی البرز کوه می‌شود. در این احوال، دستیاران ضحاک که از ماجرای گاو بَرْمایه ـ آگاه شده بودند برای دستگیری فریدون می‌آیند و چون مرغ را از دام جَسته می‌بینند، آن آزاد مرد راکشته و هستی و خواسته‌اش را همه می‌سوزانند. فرانک در بلندیهای البرز کوه، مردی روحانی و پارسا را می‌یابد و فرزند بدو می‌سپارد:

یکی مردِ دینی بدان کوه بود
که از کار گیتی بی‌اندوه بود
فرانک بدو گفت کای پاک دین
منم سوگواری ز ایران زمین
بدان کاین گرانمایه فرزندِ من
همی بود خواهد سرانجمن
ببرد سر و تاجِ ضحاک را
سپارد کمر بندِ او خاک را
تو را بود باید نگهبانِ اوی
پدروار لرزنده بر جانِ اوی
بپذ رفت فرزندِ او، نیک مرد
نیاورد هرگز بدو باد سرد

به این ترتیب فریدون تا شانزده‌سالگی در البرز کوه نزد آن مرد روحانی در پنهانی زندگی کرد، و

پس از آن از کوه به زیر آمد و سوی مادر شد تا از گذشتهٔ خود خبر بازگیرد و این کاملاً همانندی با داستان "زال" دارد که در البرزکوه از کودکی تا نوجوانی دور از مردم تحت نظر سَئِنَه [سینا، سینه] Saena "سیمرغ" بزرگ می‌شود و هرگاه به این امر توجه داشته باشیم که "سَئِنَه" را مردی حکیم و روحانیِ کوه‌نشینی می‌دانند، بیشتر به اصل و بنیان این شباهت پی خواهیم برد[۲۳].

فرانک چون فریدون را سخت خواهان سرگذشت مشاهده می‌کند، آنچه را که در این شانزده‌سال بر وی گذشته است به تفصیل شرح می‌دهد که چگونه دوران شهریاری اهریمنی ضحاک ادامه داشت و او متولد شد و ضحاک به کین‌خواهی، پدرش را کشت و مغزش را خوراک مارانِ دوش خود کرد. و آن مرد آزاده که "گاو برمایه" نام داشت نیز جان بر سرِ این کار نهاد. آتش خشم فریدون از این همه بیداد و ظلم دامن می‌کشد و:

فریدون برآشفت و بگشاد گوش
زگفتارِ مادر برآمد به جوش
دلش پر زدرد و سرش پرزکین
بر ابرو زخشم اندر آورد چین
چنین داد پاسخ به مادر که شیر
نگردد مگر بازمودن دلیر
کنون کردنی کرد جادوپرست
مرا بُرد باید به شمشیر دست
بپویم به فرمانِ یزدانِ پاک
برآرم زایوانِ ضحاک خاک

فریدون به تلاش و کوشش می‌پردازد. بیدادشدگان پناهی می‌یابند و ضحاک در دلش اندیشهٔ فریدون می‌خلد و به گردآوری سپاه می‌پردازد. در این میان مردی آهنگر به نام **کاوه قیام** کرده و مردم را به شورش بر علیه ضحاک برمی‌انگیزد. پیش‌بند چرمین را به عنوان نشانْ درفش ساخته و مردمانی فراوان به او می‌پیوندند. چون کاوه از کار فریدون آگاه بود، با پیوستگان خود و درفش انقلاب به وی می‌پیوندد. فریدون مقدمش را گرامی داشته و سپه‌سالاری لشکر را بدو می‌سپارد و پس از آماده شدن سپاه، نزد مادر می‌رود تا از نیّات خود وی را بیاگاهاند:

سویِ مادر آمد کمر بر میان
به سر برنهاده کلاهِ کیان
که من رفتنی‌ام سویِ کارزار
تو را جز نیایش مباد ایچ کار
زگیتی جهان آفرین برترست
بدوزن به هر نیک و بد هر دو دست
فرو ریخت آب از مژه مادرش
همی خواند با خون دل داورش
به یزدان همی گفت: زنهار من
سپردم به تو ای جهاندارْ من
بگردان زجانش نهیبِ بدان
بپرداز گیتی ز نابخردان

به فرمانِ فریدون، دو برادرش **کیانوش** و **پَرمایه** دستور ساختن گرزی می‌دهند تا فریدون بدان بجنگد. و چون ساز و برگ‌شان و مردان جنگی همه آماده شدند، به اندیشهٔ نبردی که پیروزی به همراه دارد، راهی می‌شوند. در راه، شبی که سپاه و سپاهیان به آرامش و آسایش می‌پردازند، اهریمن و دیو بخل و حسد در دل دو برادر فریدون بیدار شده و آهنگ جان برادر می‌کنند. در شاه‌نامه همانند این مورد کم نیست و در همانندی از آن جمله است داستان رستم و

شَغاد که دو برادر بودند و در روایات پهلوی داستان جمشید و شپی‌تورَ Spityura از این جمله است. فریدون که شب‌هنگام در دامنهٔ کوه خوابیده بود، مورد سوءقصد برادران واقع می‌شود و آن دو از بلندی کوه، سنگی به سوی وی سرازیر می‌کنند. اما فریدون از صدای غلتیدن سنگ بیدار شده و با نیرویی ایزدی، سنگ را از حرکت باز می‌دارد و پس از آن نیز:

فریدون کمر بست و اندر کشید
نکرد آن سخن را بدیشان پدید

چون فریدون و سپاهش به اَرْوَند رود یا دجله می‌رسند، رودبان آنان را اجازهٔ گذشتن از رود نمی‌دهد و گذرکردن را موکول بدان می‌کند که اجازه‌نامه‌یی از شهریار داشته باشند. اما فریدون به دستور رودبان توجهی نکرده و با سپاه و ساز و برگ از رود می‌گذرد و به بیت‌المقدس در می‌آید[۲۴] و در وجه تسمیهٔ بیت‌المقدس فردوسی آورده:

به خشکی رسیدند سرْکینه جوی
به بیت المقدس نهادند روی
چو بر پهلوانی زبان راندند
همی گنگ دِژهوخْتَش خواندند
به تازی کنون خانهٔ پاک خوان
برآورده ایوان ضحاک دان

پایان کار ضحاک با داستان فریدون آمیخته است و در مدخل "اژی دهاک" از پایان کار ضحاک به وسیلهٔ فریدون شرحی هست. فریدون ضحاک را دستگیر کرده و بنابر فرمانِ ایزد سروش، در کوه دماوند به بندش می‌کشد و همانگونه که آرزویش بود به شهرناز و ارنواز دست یافته و به همسری برمی‌گزیندشان و:

نشست از برِ تختِ زرینِ اوی
بیفگند نا خوب آیینِ اوی
بفرمود کردن به در بر خروش
که ای نامداران با فَرّ و هوش
نباید که باشید با سازِ جنگ
نه زین‌باره جوید کسی نام و جنگ
سپاهی نباید که با پیشه‌ور
به یک روی جویند هر دو هنر
یکی کارورز و دگر گرزدار
سزاوارِ هر کس پدیدست کار
چو این کار آن جوید آن کار این
پرآشوب گردد سراسر زمین
به بند اندرست آنکه ناپاک بود
جهان را زکردارِ او باک بود
شما دیر مانید و خرّم بُوید
به رامش سویِ ورزش خود شوید
شنیدند مردم سخنهایِ شاه
از آن پرهنر مردِ با دستگاه
وزان پس همه نامدارانِ شهر
کسی را که بود از زر و گنج بهر
برفتند به آرامش و خواسته
همه دل به فرمانشْ آراسته
فریدونِ فرزانه بنواختِ‌شان
زراهِ خِرد پایگه ساخت شان
همی پندشان داد و کرد آفرین
همی یاد کرد از جهان آفرین
همی گفت کاین جایگاه منست
به فالْ اخترِ بومتان روشنست
که یزدانِ پاک از میانِ گروه
برانگیخت ما را زالبرز کوه

بـــدان تـــا جـهان از بـد ازدهـا
بـــه فَـرّ مـن آیـد شـما را رهـا

دربارهٔ این ابیات که فردوسی بی‌گمان از متن‌ها و گفته‌های کهن و اصیل نـقل کـرده، نکـته‌ای بـدیع نـهفته است. اژی‌دهـاک چـون گـئوتمَه یـا بـردیای دروغین و در دوران پسین مزدک، دیگرگونی‌هایی در ساختار اجتماعیِ ایرانیان پدید آورده بود. نـظام کاسْتی و طبقاتی و اشرافیت راکه مألوف حاکمان و فرمانروایان ایرانی و ملوک بود براندا‌خته و نـوعی نظام مردم سالاری بـا نـفی طـبقاتی بـودن جـامعه و حذف اشرافیت به وجود آورده بود و مردم نیز چون گئوتمه که بردیا راکـنار زد، از او و چـنین شـیوه‌یی استقبال کرده بودند. به همین جهت در ابـیات فـوق مشاهده می‌کنیم که نخستین کار فریدون، نـفیِ نـظام حکومت مردمی و برقرار کردن اصل جامعهٔ طبقاتی و اشرافیت است. در مدخل اژی‌دهاک در این زمـینه پژوهشی هست.

پس از این توصیف، فـردوسی دربـارهٔ فـریدون داوری می‌کند، و این داوری بی‌شک پیش از وی، در اعصار دورتری صورت گرفته بوده است. چـون در این روایات با دقت نظر شود، و کـنایات بـازگشوده شد. و به زبان شعر و تشبیهات و اغراق‌های شاعرانه که لازمهٔ همهٔ داسـتانهای کـهن است تـوجه داشـته باشیم، راهی را با درستی برای درک شـایستهٔ تـاریخ قدیم پیموده‌ایم. داوری دربارهٔ فریدون با توجه بـه تذکر بـالا، لااقـل در هـزار و پـنج سـد سـال گـذشته صورت گرفته بوده است:

فـــریدون فـــرّخ فـــرشته نـبود
زمُشک و زعـــنبر سـرشته نـبود
بـــه داد و دهش یـافت آن نـیکُوی
تـو داد و دهش کـن فـریدون تـوی
فـریدون زکـاری کـه کـرد ایـزدی
نـخستینْ جـهان را بُشست از بـدی
یکـی پـیشتر، بـندِ ضـحاک بـود
کـه بـیدادگـر بـود و نـاپاک بـود
و دیگر کـه کـینِ پـدر بـازخـواست
جهانْ ویژه بر خویشتن کرد راست
ســـدیگر کـه گـیتی ز نـابخردان
بـــپالود و بســـتد زدستِ بـدان...
بـبُد در جـهان پـانصد سـال شـاه
بـه آخـر شـد و مـاند ازو جـایگاه

چنانکه گذشت شاهی فریدون پنج سد سـال بـه موجب "بُندَهِش" دوام آورد و در سنّت، تاریخِ ایـن دوران برابر بود با آغاز هزارهٔ هشتم از خلقت تا میان آن هزاره؛ یعنی از آغازِ سال ۸/۰۰۰ از خلقت تا سال ۸/۵۰۰[۲۵]. در این دورانِ پنج سد ساله، آنـچه کـه در شاه‌نامه آمده است شرح اعمال و جنگ‌های سه پسر او، یعنی: سلم و تور و ایـرج و کـین‌خواهـی مـنوچهر است. از ایرج "اَئیرْیَوَ Airyava" و منوچهر "مَنوش چیثْرَ Manuš Čiθra" در اوستا تنها یک‌بار یاد شده[۲۶]، اما سلم و تـور در اوسـتا یـادکردی نشـده‌انـد. در یشت سـیزدهم اشـاراتـی است کـه مـی‌توان آن را بـرپایهٔ تقسیم جهان به وسیلهٔ فریدون میان سه پسر مـبتنی دانست[۲۷]، در مـدخل ایـرج "اَئـیریَوَ" از روایـات و افسانه‌هایی دربارهٔ این سه و ماندهٔ دوران شهریاری فریدون پژوهش شده است.

برابر بـا آنـچه کـه از اوسـتا بـرمی‌آید، خـاندان فریدون خاندانـی دارای اعـتبار فـراوان و شـوکت و احتشام بوده و دارای گـله‌های فـراوانـی بـوده‌انـد. و

پیشه‌شان دامداری و زندگی شبانی بوده است. چه در اوستا و چه در نامه‌های پهلوی و چه در تواریخ پارسی و تازی، نام‌هایی که از این خانواده باقی مانده با گاو ترکیب شده و حتاکسی که مدت زمانی فریدون را پرورش داده به نام "گاو بَرْمایه" نیز بایستی از همین خاندان و شاید نزدیکان فریدون بوده باشد و در روایات پارسی و تازی این مسأله روشن‌تر به نظر می‌رسد.

§. **نگاهی به روایات پارسی و تازی.** ابونصر، علی‌بن احمد، **اسدی توسی** در اوایل نیمهٔ دوم سدهٔ پنجم هجری، گرشاسب نامه را از پهلوی به شعر پارسی درآورده است. در این منظومه از جمشید، ضحاک و فریدون نیز شروحی هست و در، فصلی که اشاره است به دوران سلطنت فریدون و کارهای وی نکاتی جالب نقل شده است[۲۸]. عنوان این فصل چنین است: "پادشاهی فریدون و نامه فرستادن به گرشاسب". در همین نامه است که فریدون اعمال و کارهای خود را شرح می‌دهد. در گرشاسب‌نامه آغاز شهریاری فریدون مصادف است با پایان زندگانی اثرط "ثْریتَه θrita" و اسدی توسی اشاره‌یی به تاریخ نشست فریدون نیز به گاهِ شهریاری می‌کند و کوتاه شدهٔ شرح و سروده چنین است:

همان سال ضحاک را روزگار
دژم گشت و شد سالِ عمرش هزار
بیامد فریدونْ به شاهنشهی
وز آن مارْفَش کرد گیتی تهی
سرش را به گرزِ کیی کوفت خُرد
ببستش به کوهِ دماوند بُرد
چو در برجِ شاهین شداز خوشه مهر
نشست او به شاهی سرِماهِ مهر
بر آرایشِ مهرگان جشن ساخت
به شاهی سر از چرخِ مه برفراخت
بدین جشنْ وی آتش آراستست
هم آیینِ این جشن ازو خاستست
نشستگهٔ آمل گُزید از جهان
به هر کشور انگیختْ کار آگهان
فرستاد مر کاوه را کینه خواه
بهِ خاور زمین با درفش و سپاه
که رانَد بدان مرزْ فرمانِ او
دلِ هر کس آرد به پیمانِ او
دگرنامه‌یی کرد زی سیستان
به نزدِ سپهدارِ گیتی ستان
به گرشاسبِ کین‌جویِ کشورگشای
جهان پهلوان کرد زاول خدای
تو را مژده بادا که چرخ بلند
به ما کرد تاجِ شهی ارجمند
دلِ هر شهی بستهٔ کامِ ماست
به هر مُهر و منشور بر، نامِ ماست
کسی را سزد پادشاهی درست
که بر تن بود پادشاه از نخست
خِرد افسرش باشد و دادگاه
هُش و رایِ دستور و دانش سپاه
مرا این همه هست از کردگار
شدم نیز بر خسروان شهریار
چو ضحاک ناپاک دلْ شاه بود
جهان را بد اندیش و بدخواه بود
زبهرش به پیکار هر مرز و بوم
به هم بر زدی خاور و هند و روم

چه با اژدها و چه با دیو و شیر
زمانی نگشتی زپیکار سیر
مرا داد یزدان کنون فَرّ و بُرز
از و بستدم تاجِ شاهی به گُرز
بُریدم پیِ تخمهٔ اژدها
جهان گشت از جادوی‌ها رها
تو از جان و از دیده بیشی مرا
هم از گوهرِ پاک خویشی مرا
به تو دارم امید از آن بیشتر
که برکامِ ما بسته داری کمر...

"ابن بلخی" که کتاب خود را در اوایل سدهٔ ششم نوشته است کاملاً در نظر با آنچه که دارمستتر ـ بر آن بوده هم‌آهنگی دارد. ابن بلخی دربارهٔ سلسله نسب فریدون اشاره کرده است که توافق نیست و تنها کسانی که دز تاریخ قدیم تبحر کافی داشته باشند به ارائهٔ درستِ آن قادرند. رای ابن‌بلخی برابر است با آنچه‌که در بُنْدَهِش در این مورد آمده است و ذکر آن گذشت. در ده پشت از پدرانِ فریدون که به جمشید می‌رسند، در هر نامی کلمهٔ "گاو" وجود دارد ـ و این مورخ اشاره می‌کند که خاندان فریدون چوپان بوده‌اند و از شبانان محتشم ایران زمین به شمار می‌رفته‌اند: و از این جهت چون افریدون بیرون آمد سلاح او گرز بود، یعنی سلاح چوپانان چوب باشد چون عصا و مانند آن، و سر گرز او "گاو سار" بود به مثال نامها[۲۹].

در اوستا، داستان پااورْوَ ویفْرَنَوازَ Pâurva Vifra Navâza که رودبان رود رنْگَهَ Rangha (در شاه‌نامه = اروند ـ دجله) بود و از گذار فریدون و سپاهش ممانعت به عمل آورد و فریدون او را به صورت کرکسی در آسمانها آواره و به پرواز درآورد، سخنی گفتیم. در شاه‌نامه نیز این اشارات به گونه‌یی دیگر آمده است و هم‌چنین مواردی دیگر در شاه‌نامه موجود است که اشاره به جادو دانی و افسونگریِ فریدون شده است[۳۰] و شاید بر اساس همین اصل بوده که حمزةبن الحسن نیز فریدون را به وجود آورندهٔ جادو و جادوگری معرفی کرده است[۳۱].

بیرونی در جایی که از سلسله نسب فریدون گفت‌وگو می‌کند، از دیدگاه آوردن اسماء، وجه مشابهتی را با نامه‌های پهلوی نشان نمی‌دهد و در این اسما تحریفات به شکلی راه یافته‌اند که جز با دقت و مقایسه، اصل‌شان بازشناخته نمی‌شود. بنابر ضبط ابوریحان، لقب فریدون "موبد" است[۳۲]. چنانکه در روایت شاه‌نامه و گرشاسب‌نامه گذشت، اعیاد و جشن‌هایی هستند که به فریدون منسوبند و از آن جمله است جشن مهرگان که در بزرگی و عظمت هم پایهٔ نوروز است، علت جشن آن بود که در چنین روزی، یعنی روز مهر "شانزدهم" از ماه مهرماه، فریدون بر ضحاک پیروز شد[۳۳].

در "مجمل التواریخ" جز تحریف کامل اسماء مذکور، فرانک را در این کتاب "فری ـ رَنْکْ" دختر "طهور" ملک جزیرهٔ "بسلاماجین" معرفی کرده‌اند. برابر با شاه‌نامه دو پسر مهتر فریدون، یعنی سلم و تور از "شهرناز" به وجود آمدند و ایرج از "ارنواز" بود: "و به روایتی گویند ایشان از دختر ضحاک بودند... و نسبت پادشاهان عجم به ایرج باز شود، و ترکان به تور و قیصران به سلم[۳۴]." در تاریخ تبری، ذکر شهریاری فریدون، با شرحی دربارهٔ کاوه و درفش کاویانی آمده است. موضوعی که در "تاریخ تبری" جلب توجه می‌کند آن است که روایتی نقل کرده که ایرج پس از مرگ فریدون به دست برادران کشته

می‌شود، اما خود بعداً اشاره کرده که عده‌یی خلاف این عقیده را دارند. آنچه که دربارهٔ فریدون و اعمالش در تاریخ طبری نقل شده چنین است:

و ایدون گویند که آفریدون از پس کاوه، دویست سال به این جهان اندر بزیست و جهان پرعدل و داد گردید و مغان گویند که او آتش‌پرست بود و هندوان گویند بت‌پرست بود، و همه مقرند که دادگر بود و علما و حکما را بزرگ داشتی و نخست مَلِکی که به نجوم اندر نگریست فریدون بود و در علم طب نیز او رنج برد و تریاک او آمیخت، ـ و نخستین کسی که بر پیل نشست از مَلِکان او بود و پیل را جنگ آموختن فرمود و او را سه پسر بود ...[۳۵]

در اوستا نیز مبنایی برای اشارت تبری و بلعمی موجود است، چون فْرَوَهْرَش از برای دوری از بیماریها و رفع گزشِ مار ستوده شده است و به همین جهت این معنی که فریدون نخستین سازندهٔ پادزهر است و از طب آگاهی داشته در روایات بعدی منعکس شده است[۳۶] (یَشت سیزدهم، بند ۱۳۱).

در تاریخ حمدالله مستوفی قزوینی ـ آنچه که جلب توجه می‌کند، سطوری است در پایان شرح حال کوتاه او از فریدون و ماجرای دردآور و غمنامهٔ پسرانش، و این سطور چنین‌اند:

از آثار فریدون، بارو ـ و خندق شهرهاست. جهت آنکه در آخر دولت، از تور و سلم ایمن نبود. فریدون افسونهای نیکو دانستی. تریاک مارِ افعی از بهر دفع زهر او ساخت. خر بر مادیان در عهد او جهانیدند تا از ایشان استر آمد. در عهد او کوش فیل دندان، برادرزادهٔ ضحاک، بر ولایت بربر مستولی شد و دعوی خدایی کرد. فریدون، سام‌بن نریمان را به جنگ او فرستاد و میان‌شان محاربات عظیم برفت ـ اما ظفر سام را بود و "کوش" به مطاوعت درآمد. نمرودبن کنعان از تخم کوش است. فریدون بعد از قتل هر سه پسر نماند. مدت پادشاهیش پانصد سال.

ببُد در جهان پانصد سال شاه
به آخر شد و ماند ازو جایگاه
جهان، جهانِ دیگری را سپرد
به‌جز حسرت و دردچیزی نبُرد

از سخنان اوست: روزگار کارنامهٔ کردار شماست. برآنجا صورت کردار نیکو باید انگاشت[۳۷].

نویسندهٔ "تاریخ حبیب السیر" در گزارش خود به روضة‌الصفا، شاه‌نامه، مُروجُ الذَّهَب و صُوَرالاَقالیم از ـ ابوزید بلخی نظر داشته است. داستان زادن فریدون و بزرگ شدنش تا قیام کاوه و شهریاری وی برابر با شاه‌نامه است. دربارهٔ مطالبی چون مطالب "تاریخ گزیده" که شرحش گذشت ناگفته و مورد تازه‌یی نقل نشده است. تنها بنا بر روش مألوف، خواند امیر، پایان زندگانی فریدون را به عزلت و رهبانیت و اِعراض از جهان و جهانیان برگزار کرده است:

چون مدت پانصد سال فریدون به دولت و اقبال بگذرانید، ممالک و خزاین را به منوچهر سپرده به نَفْسِ نفیس در زاویه‌یی به اقامتِ طاعتِ یزدانی مشغول گردید. لقب فریدون موید بود و ابوزید بلخی در "صُوَرالاَقالیم" آورده که او را حق عزّ و علا به وحی تأیید نمود[۳۸].

و این نزول وحی در "دساتیر"[۳۹] با جعل "نامهٔ شت و خشور فریدون" عنوان و مصداقی یافته و فریدون را با داشتنِ رساله‌یی، به عنوان نامهٔ پیامبری، جزو پیامبران آورده است[۴۰]. هم‌چنین است در کتاب "شارستان" یا "چهارچمن" که از فریدون با عنوان پیامبری یاد شده و معجزات و کراماتی برای او با اندرزنامه‌یی معرفی کرده‌اند[۴۱]. نویسندهٔ "روضة‌الصفا" نیز در تاریخ خود به تفصیل از فریدون سخن گفته و منقولاتی از تواریخ پیشین آورده است[۴۲]. زین العابدین شیروانی در "ریاض السیاحه" با

توجه به عقاید زروانی و به ویژه مسلک و افکار آذرکیوانیان، برای فریدون مذهبی عجیب آورده است با رئوس و عقایدی که موجب شگفتی است[۴۳].

فریدونی که دارای سه پسر بود و جهان را میان آنان بخش کرد و از این جهت قابل مقایسه است با نوح و سه پسرش به نامهای سام و حام و یافث، با تمام عظمت و بزرگیش، داستان زندگیش غمنامه یی است بس سترگ، پسرانش بر او شوریدند و شاهد مرگ هر سه پسرش شد و مشاهده کرد که در سراسر ممالکی که طی سالیانی دراز گشوده و در آنها آرامش و عدل و داد ایجاد کرده بود، ناامنی و جنگ و ستیز برپا شد و در مدخل "آئیریَوَ Airyava" یا ایرج این غمنامه را مطالعه می‌کنیم.

ملک افریدون خداوند نیرنگ

نقش فریدون در حکمت اشراق

فریدون نیز از شاهان ایران کهن ـ از دیدگاه سهروردی در شمار **فهلویین**، و از خبردهندگان‌نور **طامس**، و دارندهٔ انوار سلوک است. نور طامس محو و غرقه شدن فرد در نورالانوار است و خلع از هویت و منیّت. انوار سلوک نیز اشاره است به خُرّه ـ یا خوَرِنه که ویژهٔ شهریاران: کَوَئِم خْوَرِنه می‌باشد.

سهروردی خود از این نور که شهریاران حکیم از آن برخوردار بودند، یاد کرده، و از نخستین کس، **ملک افریدون**، و دوم از ذریّت او که دارندهٔ آن است کیخسرو شرحی بلندتر داده که در مدخل کیخسرو شرح آن هست:

و نوری راکه معطی تأیید است که نفس و بدن بدو قوی و روشن گردد، در لغت پارسیان خُرّه [=خوَرِنه] گویند. و آنچه خاص ملوک باشد آن را کیان خُرّه، گویند. و از جمله کسانی که بدین نور و تأیید رسیدند، خداوند نیرنگ، **ملک افریدون** بود. آن که حکم کرد به عدل و حق، و تعظیم ناموس حق به جا آورد به‌قدر طاقت خویش و ظفر یافت بدان که از روح‌القدس متکلم گشت و بدو متصل و طریق تجرید و غایت سعادت را دریافت، آن چه قاصدانِ راه یابند و بدارند از عالم عُلویّ. چون که نَفْس روشن و قوی گشت از شعاع انوار حق تعالی به سلطنتی کیانی بر نوع خویش حکم کرد و مسلط به قدرت و نصرت و تأیید بر عدو... و سایهٔ عدل را بگسترانید بر جملهٔ معموره. و از علوم بهره‌مند شد پیش از آن که بسیاران در این عصرها برابر او نبودند. و علم را نشر کرد و عدل بگسترانید و شرّ را قهر کرد و فرمان او روان گشت و زمین را قسمت کرد و ملک دراز در خاندان رها کرد، جزا از حق تعالی، و در عصر او نشو نبات و حیوان تمام و کامل شد».

تمام آن چه که سهروردی دربارهٔ ملوک پارسی و نامداران و خسروانیون یا فهلویین نقل کرده، مستند است. اما وی به مدارک یا منابعی آگاهی و دست داشته که امروزه باتوجه به مآخذ موجود، دسترس نیست. در یشت نوزدهم (زامیاد یشت) نقل است که برای نوبت دوم که فَرّ یا خُرّه ـ خْوَرِنَه از جمشید به‌صورت مرغی جدا شد، **فریدون** (θraetaona ثْرِئِتَئُونَه) از خاندان توانای آثْویَه (Âθwya) آن را گرفت و بدین‌گونه دارندهٔ خُرّهٔ کیانی شد و به‌توانایی و پیروزی‌های بسیاری دست یافت.

اما سخن از **ملک افریدون، خداوند نیرنگ**، از آن جهت است که وی از راز و رمز ادعیهٔ مقدسه و سخن سحر و افسون آگاهی داشت. در این زمینه از خود اوستا، تنها یک مورد است که آگاهی می‌یابیم و آن

جایی است در آبان یشت، که فریدون آشکار نیست به چه سبب پااورو ـ ویفْرَ ـ نَواز pâurva-vifra-navâza را به‌صورت کرکسی درآورده و در آسمان به‌پرواز درمی‌آورد، و به مدت سه روز و سه شب در فضا سرگردان می‌ماند، تا سرانجام به درگاه ایزدبانو آرِدویسورَ آناهیتا Aredvisura-anâhita پناه برده و یاری می‌خواهد.

اما منظور از نیرنگ، ادعیه، اذکار و افسون‌هایی است که یا موجب بروز سحر و جادوی سیاه و زیان‌آور برای دیگران می‌شود، یا موجب باطل شدن سحر و جادو می‌گردد. و نیرنگ‌هایی که بر ضد بیماری‌ها و دردهاست. یا نیرنگ‌هایی که موجب دفع آفاتِ نباتی و گیاهی، بیماری‌های دامی و فرزندزایی و... می‌شود. بسیاری از این‌گونه نیرنگ‌ها منسوب به فریدون است و زرتشتیان بسیار به آنها توجه داشتند. در بسیاری از چاپ‌های خرده اوستا، که تا همین اواخر در ایران و هند به چاپ می‌رسید، افسون‌ها و نیرنگ‌هایی نیز به‌نظر می‌رسد، به‌ویژه قطعه‌ای با عنوان افسون شاه فریدون، که معتقدان فراوانی داشته و دارد. اما در ایران، زمانی است که این‌گونه نیرنگ‌ها و به‌ویژه افسون شاه فریدون را به‌چاپ نمی‌رسانند.

در کتاب‌هایی چون: آثارالباقیه، مجمل‌التواریخ، مفاتیح العلوم خوارزمی، روایات داراب هرمزدیار و... برای شاهان لقب‌هایی آمده است. برای فریدون: موبد، مؤید (که گویا تحریفی از همان موبد است)، فرّخ، داد ده. برای کیومرث: گِلشاه، گرشاه. برای کیخسرو: همایون، اندروای.

چنانکه از شرح ابن بلخی دریافت می‌شود، افسون و نیرنگ نوعی درمان و مسایل درمانگری با گیاهان دارویی بوده که همراه با نیرنگ یا ادعیه و تلاوت آن بوده است. فردوسی نیز اشاره کرده است که فریدون افسونگری، می‌دانست و با افسون، بندها را می‌گشود، و ضمن ابیاتی اشاره به الهام یافتنِ وی کرده است از سوی خداوند، توسط سروش:

سروشی بدو آمده از بهشت
که تا باز گوید بد و خوب و زشت
سوی مهتر آمد به سان پری
نهانش بیاموخت افسونگری
که تا بندها را بداند کلید
گشاده به افسون کند ناپدید

چنانکه اشاره شد، متون بسیاری از پهلوی ـ پس از اسلامی شدن ایران، به‌عربی و فارسی ترجمه شد که اصل آنها از میان رفت. شمار قابل توجهی از این متون، راجع بود به حکمت الخالده یا جاویدان خردها. در این آثار، منسوباتی دربارهٔ پند و حکمت و آیین‌های مُلک‌داری و شهریاری و مسایلی دیگر دربارهٔ شهریاران باستانی و داستانیِ ایران، تا شاهان و بزرگان دوران ساسانی به‌نظر می‌رسد. یکی از این آثار که تا اندازه‌ای گمنام مانده، کتابی است موسوم به اَغْراضُ السِّیاسَه فی اعراض الرِّیاسَه. متنی کهن است از سدهٔ ششم هجری که به کوشش دکتر جعفر شعار، در تهران ۱۳۴۹ به چاپ رسیده است. و از معدود آثاری دراین زمینه می‌باشد که دربارهٔ فریدون مطلبی مستقل در آن ارائه شده که نقل می‌شود:

افریدون مَلِک

افریدون مَلِک آن پادشاهی که قواعد عدل و اساس فضل به ایّام همایون او تمهید یافت و سرو جویبار ریاست که به ذبول و تحول جور انحنا پذیرفته بود سر تفاخر برافراشت، شعر:

یُـنَقِّفُ اَحْـداثَ الزَّمـانِ بِسَـطْوَةٍ
وَ یَـعْرُکُ آذانَ الْـخُطوبِ الْـعَوَ اذِلِ
ازغـایت سـیاست او در دیـار او
یک‌مـوی‌گوسپندکندکارصدشبان

[می‌گوید] اَلْاَیّام صحایِفُ اَعْمارِکُم فَاَوْدِعوها اَحْسَنَ اَعْمالِکُمْ. روزگار دفتر اعمال اعمار شماست. جهد آن کنید تا بر وی نیکوتر افعال نویسید. یعنی که بر بیاض روز ـ به مداد شب به اقلام اعـمال آیـات، مـحامد و مفاخر و سور محاسن و مکارم چنان ثابت گردانید که آثار امداد آن اخبار به امتداد روزگار برابر ماند و از جراید مجد و صـحایف کـرم مـحو نگـردد و تـذکار کردار شما به‌مرور دهور بر اطباق اوراق مجد و معالی مکتوب و مسطور ماند.

و گـویند در آن وقت کـه پسـران او: تـوج و سلم،ایـرج راکـه عـزیزتر اولاد بـود و پـادشاهی بـر فرزندان سام یعنی سپیدان عراق و شام و خراسان که واسطهٔ قلادهٔ ممالک گیتی و فهرست و فاتحهٔ اقـالیم عالم است، او را داده بود ـ بـه‌حکم آنکـه در نـاصیهٔ مـیمون و غُـرّهٔ هـمایون او آثـار نـجابت و مـخایل بزرگواری مشاهده می‌کرد. بـرادران حسـد بـردند و رقبه از ربقهٔ امر و نهیِ پدر بیرون آوردند و عقوق و تمرّد ظاهر کردند و دست‌های موافقت در مخالفت برادر دراز کـردند و در هـلاک و اهـلاک او سـعی نمودند.

افریدون به فرزندان نـامه‌ای نـوشت مشـتمل‌بر زجر و مواعظ، و در اثنای آن گفت: مَنْ بَرَّ والِدَیْهِ بَرَّهُ وَلَدُهُ وَ مَنْ عَقَّهُما عَقَّهُ وَلَدَهُ. یعنی: هرکه با پدر و مـادر نیکویی کند از فرزند نیکویی بیند، و هرکـه حـقوق ایشان را به شقاوت عقوق و خـبث تـمرّد، مـلوّث و ملطّخ گرداند، از فرزندان همان بـبیند. یـعنی حـقوق مساعی حمید و پاداش حسن تربیت مادر و پدر خود به احسن‌الوجوه به ادا رسانید و شرایط اشقاق و تعظیم و مراسم حسن سیرت و حق‌گزاری به‌جای آرید تـا فرزندان به‌حقوق رعایت شما قیام نمایند. و حکـما گفته‌اند، شعر:

فرزند همان کند به هـر حـال
کز مادر خویش وز پدر دیـد

و چون خلاف ظاهر کردند و سرپوش عقیده از طبق ضـمیر بـرگرفتند، مُـنهیان قـصه دادنـد و آنـها کردند: اَیُّهَاالْمَلِک، سوابق احکام به لواحـق احـتیاط مقرون است و قوادم عزایم به خوافی تعجیل محکم، و فلان و فلان نیّت و عزیمت و سریرت و اخلاص و عقیدت به کدورت خلاف مکدّر گردانیده‌اند و روی به نقض عهد او زده، اگـر رأی عـالی صـواب بـیند، تلافی کار و جزای کـردار ایشـان تـقدیم فـرماید تـا دولت از فترت و مملکت از آفت مصون مـاند. بـر پشت قصّه توقیع کرد:

ما پادشاه بَیِّنَتیم نه پادشاه نیّت، و مالک سیرتیم نه مالک سریرت، والسّلام.

ای آسمان قدرت، آفتاب همّت، کیوان رفعت، مشتری طلعت، که آفتاب عنایت در برج سعادت و افق سیادت از مطالع طالع تو طلوع مـی‌کند، اخـلاق حمیدهٔ تـو فـهرست اعـمال پسـندیده است و آثـار محمود تو بر صحایف اعمال سردفتر مناقب گزیده، تـو از ایـن مـواعـظم بـی‌نیازی و از ایـن نـمودارات مستغنی؛ از بهر آنکه اندیشه‌ها را در حُجُب راز پیش از وجود بینی و سرایر را در ستر صدور بدانی، شعر:

بـه جَـنب‌رای‌مُـنیرت‌سیاه‌روی‌خرد
به‌جای قدر رفیعت فرود نـجم پَـرَن

ز عدل تو بتوان دید در مظالم تو
ضمیر دشمن تو از برون پیراهن

آن چه که لازم به تذکر است، آنکه در حیطهٔ چنین آثاری، کسانی چون فریدون و سایر خسروان حکیم را آن چنان در گسترهٔ اعلای حکمت و اندیشه و سیرتِ والای عرفان می‌یابیم که مجوس و اصحاب آنان ـ به‌عکس به چنان ورطهٔ افسانه و اساطیر و شگفتی‌هایِ انسان‌های بدوی و ابتدایی مصوّر کرده‌اند[۴۴].

۱. یسنا، هات ۸/۹ ـ ۷. مایرهوفر، شمارهٔ ۳۱۲.
۲. وندیداد، فرگرد ۱۸/۱.
۳. یشت چهاردهم، بهرام یشت 14 /۴۰ ـ یشت پانزدهم، رام‌یشت ۲۵/۶ ـ ۲۳ ـ یشت هفدهم، ارت یشت ۳۵/۵ ـ ۳۳. یشت سیزدهم، بند ۱۴، ۴۰.
۴. یشت پنجم، آبان یشت ۳۵/۹ ـ ۳۳، ۶۱.
۵. یشت نوزدهم، زامیاد یشت ۳۷/۶ ـ ۳۶؛ همان یشت و کرده، بند ۳۸، ۳۶ و ۹۲.
۶. نگاه کنید به مدخل "رنگه Rangha".
۷. یشت پنجم، آبان یشت ۶۶/۱۶ ـ ۶۰.
۸. زند اوستا ـ جلد اول ۸۶ ـ اوستا ـ ترجمهٔ هارله، ۱۴۱.
۹. شرح این روایات در مدخل "اژی دهاک".
۱۰. شاهنامه، جلد اول ۵۱.
۱۱. شاهنامه، جلد اول ۵۳.
۱۲. بندهش. فصل ۳۳.
۱۳. بندهش، فصل ۳۱ بند ۱۰.
۱۴. دینکرد، کتاب، ۱۳/۸ ـ ۹؛ کتب مقدس مشرق زمین، جلد ۳۷ ـ صفحهٔ ۲۸.
۱۵. زند اوستا ـ جلد سوم 155 به بعد؛ اوستا ترجمهٔ هارله ۶۱۴ ـ ۶۱۲؛ وست Vest ـ ادبیات پهلوی ۸۹
۱۶. مینوی خرد ۴۰/۲۷ ـ ۳۹ ـ ۳۸ ـ ۸؛ ۵۷/۲۱.
۱۷. بندهش، فصل ۳۳.
18. Darmesteter: *Etudes Iraniennes*.P.69.
۱۹. زَنْد وُهومَن یَسْن ـ ۱۹/۹ ـ ۱۶.
۲۰. شاهنامه، جلد اول ۴۱.
۲۱. یشت نوزدهم، زامیاد یشت ۳۶/۶.
۲۲. این نام، بعدها در ادبیات پارسی به شکل "پَرمایون" درآمد در این بیت دقیقی:

نوبهار آمد جشنِ مَلِک آفریدونا
آن‌کجا گاونکو بودش پَرمایونا لغت فُرس ۲۶۳

۲۳. نگاه کنید به دو مدخل سَئِنَه.
۲۴. شاهنامه، شرح زندگی فریدون، صفحهٔ یاد شده در بالا.
۲۵. بندهش، فصل ۳۲.
۲۶. یشت سیزدهم، فروردین یشت 131/29.
۲۷. یشت سیزدهم، فروردین یشت 144/31.
۲۸. گرشاسب‌نامه، فصل ۳۳۵/۱۱۰ ـ ۳۲۸.
۲۹. فارسنامه، ۱۷ ـ ۱۶.
۳۰. نگاه کنید به مدخل "پااوزَ".
۳۱. سنی‌ملوک الارض والانبیاء، ۱۰۱.
۳۲. آثارالباقیه، چاپ زاخائو، ۱۰۴ چاپ تهران ۱۳۸ ـ ۱۳۷.
۳۳. آثارالباقیه، چاپ زاخائو، ۲۲۳ و چاپ تهران ۲۵۲.
۳۴. مجمل التواریخ و القصص، ۲۷.
۳۵. ترجمهٔ تاریخ تبری، ۳۱ ـ ۲۸؛ تاریخ بلعمی ۱۵۰ ـ ۱۴۷:
36. Cassarțelli.L.C: *Médicine Mazdéenne* P.5.
۳۷. تاریخ گزیده، ۸۴ ـ ۸۳ و با تغییر عبارت در: دبستان‌مازدیسنی، ۳۲.
۳۸. حبیب السیر، جزء دوم از جلد اول ۱۸۳ ـ ۱۸۱.
۳۹. برای آگاهی از کتاب "دساتیر" نگاه کنید به "فرهنگ ایران باستان" تألیف استادپورداوود ـ ۵۱ تا ۱۷ و ۳۳۴ تا ۳۲۹.
۴۰. دساتیر، ۱۱۶ تا ۱۱۱. البته باید توجه داشت که در تاریخ باستانی ایران، شاهان پیشدادی و کیانی، بعضی‌شان به عنوان حکیم و در شمارِ حکمای خسروانی "شاه ـ پیامبران" بوده‌اند، چنانکه **سهروردی** و اصحابِ حکمت اشراق، آنان را در شمار **حکمای خسروانی** یاد کرده‌اند که ضمن پژوهشی در سطور زیرین و بخش پایانی دربارهٔ آن یادکردی هست.
۴۱. شارستان، چمن اول ۹۲ تا ۸۳.
۴۲. روضة‌الصفا ـ جلد اول، ۵۴۳ تا ۵۳۴.
۴۳. ریاض السیاحه ۸۵۱ تا ۸۴۶.
۴۴. حکمت خسروانی، تهران ۱۳۷۹ ص ۴۵۰ و بعد، به‌ویژه ۴۲۲ ـ ۴۱۸ و یادداشت‌های شمارهٔ ۳۷۴ تا ۳۸۱ همان کتاب.

۲. ثریتَه، نخستین پزشک θrita

ثریتَه در اوستا عنوان نخستین پزشک را داراست که از جانب اهورامزدا برانگیخته شد تا دردها و بیماریهای مردمان را درمان بخشد. وی هم چون

اسکله پیوس Asklepios نخستین پزشک یونانی و ایم هوتپ[1] Imhotep نخستین پزشکِ روایتیِ مصری است. بدون شک قدمت و شهرت ثُریتَه ـ مربوط است به عصر پیش از اوستا، یعنی هنگامی که هند و ایرانیان زندگی و فرهنگ مشترکی داشته‌اند، چون همین عنوان در روایات ودایی و داستانهای هندی دربارهٔ ثریتَه ـ نخستین پزشک موجود است[2].

§. شرح مفصل‌ترِ روایتی دربارهٔ ثُریتَه ـ را بایستی در "ویدیوداتاوندیداد" از نظرگذراند، لیکن در "هوم یَشْت" نیز اشاره‌یی به وی شده است[3]. در "هوم یَشْت" زرتشت از هوم Haoma می‌پرسد که سومین کسی که به خواص تو پی برد، چه کسی بود و هوم ایزد، نمایندهٔ گیاهان درمان‌بخش و آن گیاه زرینِ اهورایی می‌گوید:

ثُریتَه سومین کسی بود از خاندان سام Sâma که به خواص من پی برد و مردمان را از آن آگاه کرد. و این پاداش به او داده شد که دارای دو پسر گشت به نام اوژواخْشَیَه Urvâxšaya و گرشاسب.

چنانکه ملاحظه می‌شود در یَسنا ـ نیز اشاره به پزشکیِ ثریتَه شده، چون وی یکی از چند تنی بود که به ویژگی‌های گیاه هوم و خواص دارویی آن به خوبی آگاهی داشت و مردمان را با عصارهٔ آن درمان می‌کرد.

توجهی به تاریخ عتیق پزشکی، نشان می‌دهد در آن دوران در تاریخ که دست بشر به تحقیق به آن نمی‌رسد، هنگامی که اروپا به چیزی شمرده نمی‌شد و کودکی نوزاد بیش نبود که بر دست و پا می‌خزید، در بین‌النهرین، هندوستان، مصر و ایران تمدنهای درخشانی وجود داشت که‌دارای پزشکی پیشرفته‌یی بودند. ثریتَه در اوستا طبیبی است به معنای اخص آن در امروز:

پرسید زرتشت از اهورامزدا:

ای اهورامزدا، ای مینویِ پاک‌ترین. ای دادارِ جهان آستومند، ای اشو؛

چه کسی نخست از میانِ مردمان، و درمان دهندگان، و وَرْجاوَندان، و کامروایان و توانگران، و شکوهمندان، و نیرومندان، و پیشدادیان [قانون‌گزارانِ گذشته]؛

بیماری را از بیمار بازداشت. مرگ را از مرگمند پیش‌گیری کرد. شکستگیِ استخوان را درمان کرد. گرمایِ تب را بازداشت از تنِ مردم؟[4]

پس پاسخ گفت اهورامزدا:

ثُریتَه بود نخستین [پزشک] ای سپیتَمه زرتشت، از میانِ مردمان و درمان دهندگان و وَرْجاوَندان و نیرومندان و کامروایان و توانگران و شکوهمندان و نیرومندان و دانایان گذشته، که؛ بیماری را از بیمار بازداشت. مرگ را از مرگمند پیش‌گیری کرد. شکستگی استخوان و ضربت خنجر را درمان کرد؛ و گرمایِ تب را بازداشت از تنِ مردمان.

دارو و درمان را او خواست و بیافت؛

از خْشَثْرَوَئیریَه [شهریور] برای ایستادگی در برابرِ بیماری و[5]....

خْشَثْرَوَئیرْیَه Xšaθra vairya، شهریور امشاسپند منظور است که موکل و سرپرستِ فلزات است در جهان مادی و زمین. بنابر شرحی در گزارش پهلویِ وندیداد، وی کاردی زرّین به ثُریتَه می‌دهد و این کاردِ جرّاحی است، کارد مقدسِ درمان دهنده که وسیله‌ای است برای پزشکی به وسیلهٔ جرّاحی.

در اوستا، به‌ویژه وندیداد و اردیبهشت یَشْت، از جراحی یاد شده و جراحان با ترکیب و اصطلاح کَرِتُو بَئِشَزَ Kareto Baešza نامیده شده‌اند که در مدخل‌های ویژه چون ترکیب یاد شده درباره‌اش پژوهشی

هست. به‌ویژه در مدخل یَسْنَه Yaska (= بیماری) نام بیماریهایی که آنها را ثریتَه درمان می‌کرد شرح شده است.

§. آن‌چه که شهریور یا "خْشَثْرَوَئیْریَه" به ثریتَه می‌دهد، کارد جراحی است. ثریت پزشکی بوده که در مواقع لازم که از شیوه‌های معمولی در طب برای درمان سودمندی حاصل نمی‌شد برای بهبود بیماری به جراحی متوسل می‌شده است. در بُنْدَهِش آمده است که اهورامزدا کاردی مرصع جهت جراحی برای ثریت فرستاد. این پزشک عالی مقام چنانکه از متون وِدایی، اوستایی و پهلوی بر می‌آید، پزشکی بوده حاذق و توانا که به اقسام کار پزشکی و درمانگری، چه از شیوهٔ ادعیه و چه از طریق داروهای گیاهی و چه از راه جراحی کاردان بوده است:

در ایران باستان، برابر با آنچه که از اوستا برمی‌آید، پزشکی دارای شرایط و قوانینی بوده و پزشکان یا درمانگران دارای اصنافی بوده‌اند و برای پیشهٔ پزشکی شرایط و دستورهایی وجود داشته که پزشکان ملزم بودند تا از آن قوانین پیروی کنند و در جای خود و مدخل "تِشْتَرْ"، از این امور پژوهش‌هایی ارائه شده است[6].

§. در اوستا از یک ثُریتْ دیگر نیز یاد شده[7] که با این ثریت که نخستین پزشک است، ارتباط و قرابتی ندارد. در نامه‌های پهلوی از سْریت Srit یاد شده است که هم دورهٔ کیکاووس می‌باشد و به فرمان کی‌کاووس، گاو مقدس مرزیاب را می‌کُشد و خودش به جادو، به وسیلهٔ هزاران سگ پاره می‌شود[8] و در مدخل کاووس دربارهٔ این اسطوره شرحی هست. کریستن‌سن دربارهٔ شریت چنین عقیده دارد:

نام سریت Srit هیأت پهلوی ثُریت θrita اوستایی است. در یَشْت‌ها دو تن با این نام یاد شده‌اند: یکی از آن دو ثُریت از خاندان سام پدر کرشاسپ و دیگری ثُریت پسر سایوژدری Sâyuždri است و چون این دومی هم عهد ویشتاسپ [گشتاسپ] بود، بنابراین سریت که نام او در این داستان [کشتن گاو مقدس در زمان کی‌کاووس] آمده و در عهد کاووس درگذشته ناچار پهلوان نخستین یعنی ثریت (= اثرط) پدر کرشاسپ است. اگرچه بنابر متن پهلوی یَسْنا ـ هات ۹ بند ۳۰، ثریت پدر گرشاسپ، سومین تن از فرزندان خاندان خود بوده نه هفتیمن آنان [چون کاووس به سریت که از شش برادرِ خود کهتر بود دستور کشتن گاو را داد]، لیکن می‌توان گفت که او در نَسَب‌نامهٔ ابتدایی واقعاً سومین فرزند خاندان خود بود و این که او را در روایت مورد بحثِ ما هفتمین فرزند دانسته‌اند مبتنی بر روایت دیگری است. موضوع دیگری که باید یاد آوری کرد آن است که ثریت پدر کرشاسپ در شمار نیکان و پاکانی یاد نشده است که فْرَوَشی‌هایِ آنان در یَشْتِ سیزدهم مورد ستایش قرار گرفته‌اند و با این وصف به آسانی ممکن بود که مرگ او را در افسانه همراه با گناه بشمرند[9].

در جدول اسامی ناماوران و پارسایان مذکور در یَشْتِ سیزدهم، از پارسایی به نام ثُریثْ یاد شده و فْرَوَشی‌اش ستوده شده که آئِوُسَرِدَ Aevo Sareδa معرفی شده است[10].

۱. برای آگاهی از تاریخچهٔ قدیم پزشکی و روایات داستانی نگاه کنید به: تاریخ ادیان، جلد دوم، فصول نخستین.

2. Leucler: *Histoire la Medecine*.

۳. یسنا ـ هات ۱۰/9.
۴. وندیداد، فرگرد ۳/20 ـ ۲ ـ ۱.
۵. وندیداد اوستا ۳/20 نگاه کنید به ترجمه و شرح وندیداد، جلد چهارم، ص ۱۸۳۹ به بعد.
۶. نگاه کنید به مدخل "بَئِشَزَ" Baešaza = آسیب زدا، پزشک.
۷. یشت پنجم ۷۲/18 و به مدخل "دانو" نگاه کنید.
۸. دینکرد، کتاب هفتم ۶۶/2 ـ ۶۲.
۹. کیانیان، حاشیهٔ ۱۱۶.
۱۰. یشت سیزدهم ۱۲۵/27.

۳. ثْریتَه Θrita

از شمار پارسایان و ناماورانی است که در یشت سیزدهم فْرَوَشی‌اش ستوده شده است[1]. در اوستا و نامه‌های پهلوی نیز بازهم به این نام برمی‌خوریم که در مدخلی جداگانه تحت همین عنوان به تفصیل دربارهٔاش پژوهشی هست. اما این پارسا و ناماور ـ دیگری است که پسر آئِوُسَرِذَ Aevo sareδa معرفی شده است.

۱. یشت سیزدهم 27/ ۱۲۵، ۱۱۳. مایرهوفر، شمارهٔ ۳۱۵.

۴. ثْریتَه Θrita

به موجب یسنا هات نهم بند ۱۰ [هوم یشت، یسنا هات ۱۱ ـ ۹]، ثْریتَه یکی از راهبان و موبدان گیاه مقدس هَئُومَه (هوم) بوده است که برای این وظیفه و پیشهٔ مقدس، دو پسر به او داده شد، یکی اوزْواخْشَیَه [Urvaxšaya] که یک داور و موبد داوری [← وَر، وَرَنگْه] بود، و آن دومی کِرِساسْپَه Keresâspa، دلیرِ گیسودار و دارندهٔ گرز[1].

۱. مایرهوفر، شمارهٔ ۳۱۵. یسنا، هات نهم، بند ۱۰.

۵. ثْریتَه Θrita

به موجب یشت پنجم، یعنی آبان یشت، از دو پهلوان و ناماور مزدایی به نام‌های آشَوَزْدَنگْه Ašavazdangh و ثْریتَه یاد شده که پسران سایوژدری Sâyuždri می‌باشند و به پیشگاه ایزدبانو اَرِدویسورَ آناهیتا، نماز گزارده و قربانی می‌دهند تا در پیکار با دشمنان خود پیروز شوند و ایزدبانو درخواست آنان را برآورده می‌کند[1].

۱. یشت پنجم، بند ۷۲. مایرهوفر، شمارهٔ ۳۱۵.

۶. ثْریتی، نام یکی از دختران زرتشت Θriti

در یَشت‌ها از وی یاد شده که دختر میانی از سه دختر زرتشت است که در یشت سیزدهم فْرَوَشی‌شان ستوده شده است[1]. دختر بزرگ‌تر فِرِنی Freni و دختر کوچک‌تر پُئوروچیستا Pouručistâ نام داشته‌اند.

چنانکه در مدخل ثْریتَه Θrita پدر کرشاسپ (کِرِساسپَه Keresâspa) شرح شده، در ترجمهٔ نام، به "سومی" ترجمه شده و بنابراین نظر، ثْریتی نیز که هیأت مؤنث ثْریتَه می‌باشد، به همین معنی برمی‌گردد[2].

۱. یشت سیزدهم 30 / ۱۳۹.
2. Justi: *Iranisches Namenbuch*.S.332.
کیانیان، ص ۱۱۶ حاشیهٔ یک. مایرهوفر، شمارهٔ ۳۱۶.

۷. ثْریشامْروتَه Θrišâmruta

ادعیه‌ای که سه‌بار تلاوت می‌شود

ترکیب مذکور، یعنی سه‌بار خوانده شدنی، ادعیه‌ای که در مبارزه با دیوها و دفع گزندِ ارواح خبیثه باید تلاوت شود، از جمله اذکار و دعاهایی است که شرح و تفصیل آن در فرگردهای نهم و دهم وندیداد

مذکور است. برای آگاهی و شرح کافی، به مدخل "بیشامْروتَه Bišâ mruta" نگاه کنید.

۸. ثْرِیْ میثْ وَنْتْ سپتی تامَه

θrimiθvant Spitâma

در بند ۹۸ از یَشْتِ سیزدهم، ابتدا از سه پسر زرتشت، ایسَتْ واشْتْرَ Isat Vâstra، اوْرْوَتَتْنَرَ Urvatatnara و هْوَرِچیثْرَ Hvare čiθra یاد شده و فْرَوَشی‌شان ستوده شده است. پس از آن از سه تن دیگر یاد شده به نام‌های دَئِوُتْبیش Daevo tbiš، ثْری میثْ وَنْتْپ ـ پسر یا از خاندان سْپیتامَه Spitâma و داوَنْگَهْ Dâwangha پسر زَئیریتَه Zairita. این سه نیز بایستی از خاندان و منسوبان نزدیک زرتشت باشند، چنانکه دومی، یعنی شخص مورد بحث با نام خانوادگی زرتشت (= سْپی‌تامَه) مذکور شده است[1].

در بخش بیستم بندهش، دربارهٔ همسر و فرزندان زرتشت گزارشی هست:

از زرتشت سه پسر و سه دختر زاده شد: یکی ایسَت واشْتْرَ، یکی اوْرْوَتَتِ نَر، و یکی وُروچهر، که اولی آشْرُون، موبدانِ موبد بود. به یک سدسالگی دین درگذشت. اوْرْوَتَتِ نَر واشْتْریوش [کشاورز] بود و سَرْوَرِ وَرِجَمْکَرد که زیر زمین است. وُروچهر ارتشتار و سپه‌سالار پَشوتنِ گشتاسپان، به آن جاکه کنگ‌دژ خوانند بود.

سه دخترِ زرتشت یکی: فَرین، یکی سریت و یکی پوروچیست [← فرنی، ثریتی، پُتُوروچیستا] نام بودند.

اوْرْوَتَتِ نَر ـ وروچهر از چَکَرزن، دیگران از پادشاه زن بودند.

از ایسَت واشْتَرَ پسری زاده شد به نام اوْرْوَزْویزَک Urvarvizak؛ او را آروزبیرادان Aruzebirâdân خوانند بدان سبب که از چَکَرزن بود. آن‌گاه وی را به قیمومت و سرپرستی ایسَت واشْتَرَ بگماردند.

آن‌گاه سه پسر زرتشت که: اوشیدر، اوشیدرماه و سوشیانس‌اند از هُوُوی Hevovi بودند. چنین گوید [= نقل است از اوستا] که زرتشت سه بار به نزدیکی هُوُوی زن همی شد. هربار آن تخم به زمین شد. اَنَریوسَنگ ایزد، روشنی و زورِ آن تخم را پذیرفت و به نگاهداری به آناهیدایزد سپرد. به هنگام خود به مادر آمیزند. نه هزار و نُه سد و نود و نه بیوَر فْرَوَهرِ پرهیزگاران به پاسبانی گمارده شده‌اند. مادر زرتشت را دُوغدوی نام بود. پدرِ مادرِ زرتشت را فِرهومروانان Ferhumruvânân نام بود[2].

۱. یشت سیزدهم 98/24. مایرهوفر، شمارهٔ ۳۱۳.
۲. بندهش، بهار. بخش بیستم، ص ۱۵۲.

۹. ثْواشَه

θwâša

میان ایزد ثْواشَه ـ و ایزد وَیو ـ و ایزد واتَه و به احتمال ایزد رام ـ از دیدگاه مفهوم و کار همانندی برقرار است. ثْواشَه در هیأت ایزدی خود، ایزد "جووهوا" اراده شده است. از توجه به این مورد که باد ـ هوا و جَوّ دارای چند ایزد، سرپرست و نگهبان بوده‌اند ـ و یا به عبارت دیگر چندین نام ایزدی برای آنها وجود داشته، به اهمیت این عنصر در نظر ایرانیان باستان و تقدیس آن پی می‌بریم.

از صفاتی که برای ثْواشَه آمده به اهمیت وی پی می‌بریم، اما چون در بسیاری از موارد، دربارهٔ این ایزد، آگاهی‌هایی به ما نرسیده است. این واژه به معنی تند و چالاک آمده است:

دین مزدا، ای سْپیتَمَه زرتشت، مرد پارسا را از هر اندیشهٔ بد، گفتار بد، و کردار بد پاک و طاهر می‌سازد. هم‌چنان‌که باد تند [ثْواشَه] دشت را پاک می‌سازد. کردار چنین شخص، ای سپیتمه زرتشت، هرگاه در آینده پسندیده باشد، از همهٔ گناهان آمرزیده می‌گردد[1].

با این صفت بدون آنکه جنبهٔ ایزدی داشته باشد، در جابه‌جای اوستا، تنها به عنوان صفت تند و چالاک

کاربُرد دارد[۲]. همراهی ثُواشَه با ـ زروان یا زمان بی‌کرانه حایز اهمیت است، چون هم‌چنانکه زمانه یازروان خود آفریده است، ثواشَه یا جَوّ نیز خود آفریده می‌باشد و همیشه بوده و خواهد بود و صفت خْوَاذاتَه یا خْوَداتَه Xwadâta یا خود آفریده برای این ایزد آمده است:

ما می‌ستاییم ثواشَهٔ زوال‌ناپذیر را، و زروان بی‌کران و زروان جاودانی را می‌ستاییم[۳].

در جایی دیگر از اوستا نیز با همین صفت از ثواشَه در کنار زروان یاد شده است[۴] و هم‌چون ایزدی چون ایزدان دیگر به یاری نیکان و پارسایان می‌شتابد[۵]. در دو سی روزه ـ بازهم در کنار زروان است با صفت خود آفریده و جاودان و بی‌زوال:

ثواشَهٔ بی‌زوال را می‌ستاییم، زمانهٔ بی‌کرانه را می‌ستاییم، زمانهٔ جاودانی را می‌ستاییم[۶].

در وندیداد، گاه ثواشَه را با صفت خود آفریده خْوَداتَه Xwadâta ـ به آسمان جاودانی ترجمه کرده‌اند، چنانکه در ترجمهٔ دارمستتر آمده است:

ستایش کن ای زرتشت، آسمان مستقل و خودآفریده [ثواشَه + خْوَداتَه] را، زمان بیکران و وَیو [Vayu ـ ایزدباد]ِ فعال وکارگر در بالا را[۷].

آسمان، یا جَوّ، یا آن قسمت از اثیرلایتناهی، در آیین مزدایی خود آفریده است، چون زمان وجود داشته و خواهد داشت. از دیدگاه موقعیت، ثواشَه با وَیو ـ ایزد باد و هوا شباهتی دارد، جز آنکه هم چونکه واتَه Vâta یعنی باد، جنبهٔ طبیعی خود را نسبت به وَیو ـ در وِداها و اوستا بیشتر حفظ کرده است، ثواشَه یا جَوّ بی‌زوال نیز نسبت به آن هر دو، موقعیت و جنبهٔ طبیعی‌اش را بیشتر حفظ کرده است. اما از جنبهٔ پژوهشی دیگر، ثُواشَه را خداوند و ایزد مکان نیز دانسته‌اند، چون زروان، خدای زمان بی‌کرانه و ثُواشَه خداوند مکان است و وَیو خداوند نیرومند هوا و جَوّ می‌باشد.

ترجمهٔ دقیق بند ۱۳ از فرگرد ۱۹ وندیداد چنین است:

گفت اهورامزدا:

بستای تو ای زرتشت، وِه دینِ مَزْدَیَسْنی را،

بستای تو ای زرتشت، این امشاسپندان را، در هفت‌کشورِ زمین،

بستای تو ای زرشتت ثُواشَهٔ خودآفریده را.

بستای زُرْوانِ اَکَرَنه را، و وَیو [باد]ِ در بالا کارگر را،

بستای تو ای زرتشت، بادِ نیرومندِ مزدا آفریده را؛

و سپندارمذر زیبا، دخترِ اهورامزدا را.

ثُواشَهٔ خود آفریده

در بند ۶۶ مهریشت، از گروهی خدایانِ یار و همراه میترا یاد شده است که به ترتیب با صفاتی توصیف شده‌اند، چنین:

آشی وَنگوهی Aši Vanguhi(آرت).

پارِندی زُاُرَنَه Rraoraθa که به گردونه‌ای تیزرو سوار است.

کَوَئِم خْوَرِنُو Kavaem.xvareno، یا فرّکیانی، خُرّهٔ شاهی و شهریاری.

ثُواشَهٔ خْوَذاتَه، ثُواشهٔ خود آفریده ـ که آفریدگاری ندارد.

داموئیش اوپَه مَنَه Dâmoiš.Upamana.

فْرَوَشی‌ها یا ارواح نیک و نیرومند درگذشتگان.

ثُواشَه، که با خود آفریدگی توصیف شده است، یعنی آفریده‌ای ندارد ـ خدای فضا و جوّ است. کسی است که فرمانروا و موکل بر هوای پیرامون است و دایرهٔ فضا را می‌پیماید.[۸] میان ثواشَه، واتَه، وَیو

همانندی نزدیکی برقرار است. همه خدایان هوا، باد و فضا، بی‌گمان نام‌هایی بوده‌اند که مفهوم یکسانی را میان تیره‌های گوناگونی که از سوی آنان پرستیده می‌شدند داشتند. در موضع یاد شده از مهریشت، مشاهده می‌کنیم که تجسّم پیدا کرده و در گروه خدایان انجمن میترایی جای گرفته‌اند. لقب **خْوَذاتَه** یا خود آفریده، چنین مفهومی را بیان می‌کند که جوّ یا فضا و خدای ثُواشَه، بنابر قانون خود زندگی می‌کند، چون زروان، و مستقل و جاودانی است و کون و فساد در آن راهی ندارد و این لقب و توصیف اغلب به روشنی بی‌پایان، زمان بی‌کرانه و نیروی تولید مثل داده می‌شود.

در دوران متأخر زرتشتی، **ثُواشَه، واتَه، وَیو** هم چون خداوندانی در کنار هم قرار دارند[9] (یسنا ۷۶/۱۰). البته در این مورد، با خداوندی بزرگ و برتر رو به رو هستیم که در مقام بر اهورا مزدا و میترا، چون وَیو برتری داشته است ـ اما از پیشینهٔ آن آگاه نیستیم و در دوران آیین میترایی، به خدایی کم اهمیت تبدیل شده ـ و چنانکه اشاره شد، درمقام خدایان بلند پایه‌ای چون وَیو و زروان قرار داشته است. این واژه از دیدگاه لغت، اغلب دراوستا کاربرد داشته و به معنای: تند، چالاک، شتابنده ملاحظه می‌شود. چنانکه برای مهر در یشت ۱۰/۵۲ نقل شده است.

۱. "وندیداد، "اوستا" 42/3.
۲. یشت دهم 52/12؛ یشت سیزدهم 39/10؛ یسنا ـ هات 7/11.
۳. خرده اوستا، سروش باژ ـ بند ۵ ص ۸۹
۴. خورشید نیایش، بند ۸.
۵. یشت دهم 66/16.
۶. خرده اوستا، دوسی‌روزه، بند ۲۱.
۷. ترجمه و شرح وندیداد، جلد چهارم. ص ۱۷۳۱ و فرگرد ۱۹ بند ۳ و یادداشت‌های آن.
۸. وندیداد فرگرد ۳/۴۲. نگارنده در ترجمه و شرح وندیداد (← فهرست راهنما)، نیز فرهنگ نام‌های اوستا جلد اول ص ۴۰۵ ـ ۴۰۴ در این زمینه پژوهش‌هایی ارائه کرده است.

در حکمت خسروانی و فلسفهٔ ایران باستان ـ افلاک وبرخی عناصرِ اولیه، با اصطلاح فلسفیِ خْوَذاتَه xvaδâta یا خود آفریده، قائم به خود و حاکم و فرمانروای برخود و مستقل از دایرهٔ هر نوع نفوذی تعریف شده‌اند. نگارنده در کتاب حکمت خسروانی به این مسأله و مقوله پرداخته و در نوشتاری با عنوان حدوث و قِدَم در مسألهٔ تکوین نیز که چندین بار بدان اشاره شد (← ماهنامهٔ چیستا) پژوهشی ارائه کرده است. افلاک و فضا یا جو و ذواتی این گونه، **خْوَذاتَه** تعریف شده‌اند. شایان توجه است که در حکمت و فلسفهٔ اسلامی، به ویژه از دیدگاه حکیمانِ اشراقی مشرب نیز شاهد نظری قابل ژرف اندیش هستیم. در مِرآتُ الاَکْوان که تحریر شرح هدایهٔ ملاصدرای شیرازی است و حدود سدهٔ دوازدهم هجری قمری توسط **احمدبن محمد حسینی اردکانی** (در گذشته بعد از ۱۲۴۲ هـ ـ ق) نوشته شده ـ مقدمه و تصحیح عبدالله نورانی ـ تهران ۱۳۷۵ ـ زیر عنوان **در بیان آنکه فلک قابل کَوْن و فساد نیست** آمده: ... فلک قابل کون و فساد نیست، یعنی صدورش از صانع بر سبیل ابداع است، نه آن که متکوّن ازجسمی دیگر باشد که به فساد آن جسم فلک متکوّن شده باشد؛ و فقدش نیز بر سبیل فناست، نه آن که جسمی دیگر گردد. این است معنیِ قول فلاسفه که می‌گویند: «فلک کائن وفاسد نیست»، و مراد ایشان از این عبارت آن نیست که حادث نیست و فانی نمی‌تواند باشد... (ص ۳۱۴).

نگارنده در حکمت خسروانی نیز از دیدگاه حکمای خسروانی و بعضی اشراقیون دربارهٔ تدبیر و تأثیر نفوس فلکیه در امور طبیعی و زندگیِ مردمان پژوهش‌هایی آورده است و این به صورت تند خرافه گونهٔ آن میان مغان و زروانی‌ها و ارباب مذاهب قدیمه بسیار رایج بوده است ـ به ویژه که در میانروادان و منابع بابلی ـ در مثل در جشن آکیتو یا نوروز ـ نیزنوروز ایرانی بر مبنای فرگرد دوم وندیداد (← گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان) در آغاز هر سالی خدایان در انجمنی که می‌کردند و برای تمشیت زندگیِ مردم و جهان تصمیم می‌گرفتند، مقدّرات رقم زده می‌شد و میان منجمان نیز چنین اندیشه‌ای دارای ریشه‌های کهن است. در کتاب یاد شده و مورد استناد در فوق، ص ۳۲۸

نیز نقل است:
... و بعضی گفته‌اند حق سبحانه و تعالا در اول هر سالی از سال‌های الاهیه که مقدار آن سیصدو شصت هزار سال منجمّان است ثبت می‌فرماید در نفوس فلکیّه صُوَر آن چه راکه در آن واقع خواهد شد و هکذا الی غیرالنهایه، چنان که مذهب حکماست. ... اقرب به صواب رأی اول است که منسوب است به حکمای فُرس و اقدمین از حکمای مصر و یونان، زیرا که آن علوم جمّهٔ حاصل در نفوس افلاک یا کلّی است و یا جزئی...
در مدخلی با عنوان زروان که شرحی از عقاید. زروانیه و مغان مجوس از یک اثر کهن سُریانی ترجمه و نقل شده است، در این زمینه شرحی هست.

۹. خورشید نیایش، بند ۸. وندیداد فرگرد ۱۹/۱۳، به ترجمهٔ نگارنده ـ و یادداشت‌های این مورد اخیر در مجموعهٔ وندیداد نگاه کنید.

۱۰. ثُوْرِشْتَرْ، آفریدگارگاو نخستین **θwôreštar**

در یسنا، هات، سرود ۲۹ که در شمار گاثاهاست، معروف است به "گاثای گاو" یا گِئوش اورْوَن Geuš-urvan، یعنی روانِ گاو. در این سرود، روان گاو ناله و گله می‌کند از ستمی که بروی می‌رود و مردمان و دیوپرستان خون وی را می‌ریزند و سخت از هم‌جنسان او کشتار می‌کنند. نیز سخن از گِئوش تَشَن Geuš-tašan می‌باشد، یعنی آفریدگار یا سازندهٔ گاو نخستین یا "گاو اِوَگدات" *Evagdāt* (= نخست آفریده). در بند ششم از یسنای ۲۹ جایی دیگر از "سازنده" یا "آفرینندهٔ" گاو با واژه ثُوْرِشْتَرْ شده است که به معنی سازنده، شکل‌دهنده، به قالب درآورنده است و در نهایت "آفریدگار"، یعنی آفریدگار گاو نخستین.

به احتمال این نام اوستایی همان است که با نام خدای کهن هندی، Tvaštar ثْوَشْتَرْ تداعی شده و یکی است. به موجب وِداها، ثْوَشْتَرْ ـ پیک و کارگزار خدایان است. در موضع یاد شده از گاثاها، ثُوْرِشْتَرْ ـ جانشین عنوان گِئوش تَشَن و اشاره به اوست[1]. در یسنا ۴۲ بند ۲ نیز به معنی آفریدگار و شکل‌دهنده آمده است.

این اسم از ریشهٔ ثْوَرِس θwares درآمده، که در ترجمهٔ پهلوی به بُریدن (bōritan) برگزار شده و در اوستا نیز به همین معنی بارها نقل شده[2]، به معنای آفریدن، پدیدآوردن، به قالب و شکل درآوردن نیز کاربرد دارد.

در اوستا به عنوان نام خداوند و آفریدگاری ویژه، مهجور است و کاربردی ندارد و به احتمال ضمیرگونه‌ای باشد راجع است به گِئوشْ تَشَن.

در اساطیر هندی، ثْوَشْتَری Tvaštari (یا Tvastri) برادر ایندرا Indrā و پسر دیائوس dīāus است که دارای نیرویی جادویی است. در آغاز در گروه خدایان پیرامون ایندرا جای دارد و برای یاری او سَئُومَه هَئُومَه، هوم) راکه فدیهٔ خدایان است به او می‌بخشد. برای خدایان جامی جادویی می‌سازد که همیشه از سَئُومه سرشار و منشأ نیروی آنان است. در برخی روایات وی خدای صنعتگری است و سلاح‌های آهنی می‌سازد و عصایِ آهنی راکه مظهر قدرت است به خدایان هدیه می‌کند. نیز خدای رعد و برق است و به عنوان خداوندگار صنعت بسیار شهرت دارد. بعدها به ویشوا کَرمَه Višvâ-karma شهرت یافت، یعنی سازنده یا آفرینندهٔ همه چیز. در "ریگ‌ودا" بارها از این خدا یاد شده است. ثْوَشْتری نه بر آن که خدایی صنعتگر است، بلکه همه چیز را شکل می‌دهد و می‌سازد یا به قالب درمی‌آورد. آفرینندگی وی در سرودهای "ریگ‌ودا" به آفرینندگی "آغازین بازمی‌گردد. با نهادن قدرت باروری در زنان،

زنـاشویی را رایـج مـی‌سازد. آسـمان و زمـین را مـی‌آفریند و شکـل مـی‌دهد. آب‌هـا را جـاری و خوراک نیایش کنندگان خویش را فراهم مـی‌سازد، چـون روزی‌بخش مـردمان بـه پـیشگاه او دیگـر خـدایـان فـدیه و قـربانی مـی‌دهند و او را نـیایش می‌کنند[3].

اما مطابق معمول ملاحظه می‌شود که این خدا با قدرت گسترده‌اش که سازنده و شکل‌دهنده‌ای بزرگ و آفریدگاری نـیرومند در اسـاطیر مشـترک هـند و ایرانی است، در بیان زرتشت، به ضرورت به عـنوان "گِئوش تَشَن" و همان نام کهن یاد شده و تنها سازندهٔ گِئوش یا آفرینندهٔ گاو یا چارپایان است. پژوهشی بیشتر پیرامون وی است که ملاحظه می‌شود چگونه زرتشت بـه نـاچار از سـازنده، شکـل‌دهنده یـا آفریدگاری بزرگ، تنها سازندگیِ وی را بـه گِـئوش (اسم جمع: چـارپایان، دام، بـه ویـژه گـاو) مـحدود می‌کند و خود عنوانی را برای پرهیز از رجعت به یاد دَئِوَها یا خدایان ابـداع کـرده و سـرانـجام نـا گـزیر، جهت هشدار به شنوندگان، نام ثُوَشْتْرِی را یاد می‌کند.

بـه مـوجب اسـاطیر کـهن هـندی، وی: نـجّار، ارّابـه‌ساز، آفـریدگار مـوجودات زنـده، آفـریدگار آسمانی، سازندهٔ افزار الاهی، به ویژه سازندهٔ صاعقهٔ ایندرَ، سازندهٔ قالب انسان و حیوان، خدای طول عمر و نـیروی تـولید مـثل است. وی نـطفه را در جـنین پـرورش مـی‌دهد و صـورت مـردم و جـانوران را می‌سازد[4] ← پایُو ثُوِرِشْتَرْ.

1. Lommel.M: *Asiatische studien, zürich*, 1945,S.79 ff.
جهت آگاهی نگاه کنید به مدخل "گِئوش اوزُوَن".

۲. ← وندیداد، جلد پنجم ـ واژه‌نامه.

۳. اساطیر هند، ورونیکا ایونس، ترجمهٔ باجلان فرخی، ص ۲۴ ـ ۲۳.

۴. اوپانیشاد، به سعی و اهتمام سیدمحمدرضا جلالی نائینی، ص ۵۶۷.

Leumann.M: *Asiatische studien, zürich*, 1945,S.79.
فرهنگ کانگا، ص ۲۳۸ / بارتولومه ۷۹۸.

